

مبانی ادبی فرق «انزال» و «تنزیل»

محمد احسانی فر لنگرودی*

چکیده

جهت‌های مختلف مربوط به نزول‌های دفعی و تدریجی، ماهیت و ویژگی‌های نزول و جز این‌ها را با اشاره یا به وضوح، در بخش وسیعی از متون کتاب و سنت، مورد توجه قرار گرفته‌اند؛ لیکن تحقیق در آن‌ها برای کشف دقایق و جزئیات مباحث، و زدودن برخی شبهات و ابهامات، منوط به اموری است؛ از جمله اثبات مسئله «فرق بین کاربرد انزال و تنزیل» و مبانی ادبی آن است. مسئله‌ای که حل آن آفاق جدیدی بر پژوهشیان در کتاب و سنت می‌گشاید. اساس ادبی این فرق، وضع هیئت باب تفعیل و دلالت غالبی‌اش بر معنای تکثیر فعل است که به لحاظ خصوصیات مورد استعمال - یعنی نزول قرآن - بر معنای تدریج منطبق می‌شود. باب افعال نیز برای حدوث دفعی فعل وضع نشده، لیکن کاربرد متفاوت مشتقات «انزال» و «تنزیل» به صورت متقابل یا در قرآن ترکیبی، در نصوص، به انزال ظهوری در معنای مقابل مفاد تنزیل می‌بخشد. به رغم تسالم جمیع یا جمهور ادیبان کهن، ابوحیان - نه در اصل این مبنا - بلکه در تطبیق آن بر مورد نزول قرآن مناقشه نمود، نیز برخی معاصران در اصل مبنا مناقشه دارند. این پژوهش با نقل دیدگاه ستارگان ادب تازی، تحلیل و تبیین ابعاد مبنا و پاسخ‌گویی به شبهات، استواری این مبنا را نمایان می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: فرق انزال و تنزیل، مفاد باب تفعیل، نصوص مربوط به نزول، نزول تدریجی و دفعی.

درآمد

بخش وسیعی از متون کتاب و سنت، ابعاد گوناگونی از مباحث مربوط به نزول‌های دفعی و تدریجی، ماهیت و ویژگی‌های نزول یا نزول‌های مجمل و مفصل از مقام رفیع ام‌الکتاب به پایین، ویژگی‌های هر مرحله و گونه از تنزلات قرآن را، به اشاره یا به وضوح مورد توجه قرار

داده‌اند.^۱ نصوص دینی - بویژه احادیث - دال بر دو گونه‌ی نزول قرآن، بسی روشن است. از این رو، راه اثبات دوگونه‌ی نزول قرآن، منحصر به اثبات فرق میان مفاد هیئت دو باب تفعیل و افعال نیست. لیکن ورود به وادی پژوهش و ژرف‌اندیشی در این گنجینه‌های معرفتی و کشف دقایق و جزئیات مربوط به این مباحث و زدودن برخی شبهات و ابهامات از آن‌ها، منوط به عبور از گلوگاه اصلی، یعنی اثبات فرق میان مفاد هیئت این دو باب به طور عام یا خصوص مفاد انزال و تنزیل است. حل این مسئله، آفاق جدیدی به روی پژوهشیان قرآنی و حدیثی^۲ در این عرصه بر می‌گشاید.

طرح موضوع

در طرح مسئله، برای ملموس‌تر نمودن نقش این بحث بنیادی در پژوهش‌های قرآنی - حدیثی مورد اشاره، حدیث امام سید الساجدین علیه السلام را برای نمونه می‌آوریم:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنَنْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَجَعَلْتَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَفَضَّلْتَهُ عَلَيَّ كُلِّ حَدِيثٍ قِصَصْتَهُ، وَفَرَقَانًا فَرَقْتَ بَيْنَ حَلَالِكَ وَحَرَامِكَ، وَقَرَأْنَا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ، وَكِتَابًا فَضَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا، وَوَحِيًّا أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيكَ مُحَمَّدٌ - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تَنْزِيلًا... اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ نَبِيكَ مُحَمَّدٌ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَجْمَلًا، وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مَكْمَلًا، وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مَفْسَرًا...» (الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ، ص ۱۷۶ - ۱۸۲).

طبق متن صحیفه، امام(ع) در عبارت: «وَحِيًّا أَنْزَلْتَهُ عَلَيَّ... تَنْزِيلًا»، تنزیلاً را مفعول مطلق «أَنْزَلْتَهُ» آورده است. این مفعول مطابق فعل خود جاری نشده است؛^۳ حال آیا:

الف. به لحاظ عدم اختصاص مفاد باب افعال به جهاتِ دفعی یا تدریجی، وحدت یا کثرت فعل، آیا این خلاف اصل اولی، یعنی جری فعل باب افعال بر مصدر تفعیل، فاقد نکته بلاغی است؟!
ب. یا این که «تنزیل» بر تکثیر فعل نزول - و در نتیجه بر تدریجی بودن آن - دلالت دارد و «أَنْزَلْتَهُ» از باب افعال، در تقارن ترکیبی آن، ناظر به نزول دفعی است و امام با این بیان خواستند به دو گونه نزول اشاره فرمایند؟

ج. و یا علاوه بر این تقارن ترکیبی، «أَنْزَلْتَهُ» و «تَنْزِيلًا» نیز ناظر به نکته‌ای است و آن این است: آمیختگی جهت نزول دفعی و تدریجی، و در نتیجه آمیختگی جهت اجمال و تفصیل در

۱. مانند احکام و تفصیل کامل یا نسبی قرآن و یا اجمال قابل تفصیل و به اصطلاح اجمال در عین تفصیل قرآن.

۲. مواردی از گروه‌های احادیث اشاره شده عبارت اند از: ۱. روایات متضمن مشتقات انزال و تنزیل، به طور جدا یا با کاربرد متقابل یا در تقارن ترکیبی؛ ۲. احادیث مربوط به بیان خصایص شب قدر و امور نازل در آن شب؛ ۳. احادیث وارده در تفسیر شب قدر و آیات مربوط به انزال و تنزیل، و جز این‌ها.

۳. وگرنه عبارت چنین می‌شد: «أَنْزَلْتَهُ... إِنْزَالًا»، یا «نَزَّلْتَهُ... تَنْزِيلًا».

نزولش بر قلب مبارک پیامبر ﷺ در شب قدر؟^۱
در این نمونه از نصوص، پژوهش‌های حدیثی ژرف برای دریافت حقایق مربوط به آن‌ها، به تبیین مسئله «فرق بین انزال و تنزیل» و مبانی ادبی آن نیاز دارد.
ادیب محقق سید علی خان مدنی، در شرح این قسمت، سخنی دارد^۲ که مؤید همین نگاه است. گفتار او در این باره، همانند سخن زمخشری^۳ در ذیل آیه سه و چهار سوره آل عمران است.

با این که مفاد بند «ب» مورد اتفاق جمهور ادیبان کهن است، در این میان علامه طباطبایی و زمخشری مورد تهاجم علمی قرار گرفتند. برخی با پندار سرایت اندیشه «فرق بین مفاد تنزیل و انزال» از تفسیر و حدیث به ادیبان مفسر، زمخشری را مبدأ این مبنا پنداشتند و وجود جایگاهی ادبی برای این مبنا را انکار نمودند. حال آن که با نقل گفتار برجستگان و ستارگان ادب تازی، بطلان آن آشکار می‌گردد.

این پژوهش در سه فصل سامان می‌یابد: ۱. مبنای ادبی بحث در گفتار ادیبان تازی، ۲. مباحث تحلیلی مسئله، ۳. شبهات و مناقشات مسئله.

مبنای ادبی بحث در گفتار ادیبان تازی

در آغاز چکیده برداشت خود را از گفتار پیشوایان ادب و لغت می‌آوریم، تا خواننده گرامی با خراش ذهنی لازم، به درنگ در اقوال آنان بنشیند:

باب تفعیل غالباً به معنای تکثیر است و برای این معنا وضع شده است. از این رو، اصل در کاربرد باب تفعیل دلالت بر معنای تکثیر است. لیکن دو نکته را نباید از نظر دور داشت:
الف. همچنان که ممکن است خصوصیات موارد استعمال در گونه کاربرد هر واژه یا هیئت یا ترکیبی تأثیر بگذارد، خصایص موارد کاربرد باب تفعیل نیز بسا موجب تفاوت‌هایی در گونه‌های

۱. زیرا آن شب از یک سو شب تفصیل امور مجمل است (فیها یفرق کلّ امر حکیم) و از سوی دیگر شب نزول دفعی قرآن است، خواه نزول دفعی قسمتی از قرآن که مقدر شده که در مدت یک ساله نازل گردد، یا نزول کلّ قرآن باشد.

۲. وی در شرح عبارت «أنزلته ... تنزیلاً» می‌نویسد: «تنزیلاً مصدر جار علی غیر الفعل ناب عن انزالاً، لأنه قیاس مصدر أنزل، و إیثاره علیه للإشارة إلى کیفیت إنزاله علی النبی ﷺ و هو إیحائه إلیه تدریجاً، لما فی التنزیل من الدلالة علی التدرج و التکثیر، بخلاف الإنزال، فإنه أعم من أن یکون دفعة أو تدریجاً، و ذلك لما روی: أن الله تعالی أنزل القرآن دفعة واحدة من اللوح المحفوظ إلى السماء الدنيا، فحفظته الحفظة أو کتبه کتبه الکتبه فی الصحف، ثم نزله منها إلى النبی ﷺ منجماً موزعاً، علی حسب المصالح و ...» (ریاض السالکین، ج ۵، ص ۴۱۲).

۳. زمخشری در باره آیه «نزلَ علیک الکتاب بالحق صدقاً لما بین یدیه و أنزل التوراة و الانجیل ... و أنزل الفرقان» می‌گوید: «فإن قیل نزل الکتاب و أنزل التوراة و الانجیل؟ قلت: لأن القرآن نزل منجماً و نزل الکتبان جملة» (تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۱۷۴).

تکثیر گردد؛ خواه به صورت کثرت در اصل معنای فعل (یعنی معنای مصدری و حدوثی آن) باشد، یا کثرت فاعل، و یا کثرت مفعول. هم‌چنین این کثرت گاهی به صورت تدریج یا ترتیب است و گاه به شکل مبالغه یا گونه‌های دیگر.

ب. هر چند هر واژه، هیئت و ترکیبی، برای معنایی وضع می‌شود، بسا در غیر معنای قرار دادی خود به کار رود؛ هیئت باب تفعیل و ماده «نزل» نیز از چنین عارضه‌ای لغوی بر کنار نیستند.

اینک به لحاظ ضیق مجال به انعکاس دیدگاه جمعی از برجستگان لغت و ادب - در فرق بین معنای باب افعال و تفعیل به طور کلی، یا انزال و تنزیل به طور خاص - بسنده می‌شود:

۱. ابن عباس (و ابن زید و قتاده). شیخ طوسی در ذیل آیه «و قرأنا فرقناه...» (اسراء / ۱۰۶) می‌گوید: «از ابن عباس در "فرقناه" قرائت به تشدید حکایت شده است که دلالت دارد قرآن به تدریج به صورت بخش بخش، آیه آیه و قصه قصه، نازل شده است» (التبیان، ج ۶ ص ۵۳۰).

۲. سیبویه. «این باب دخول وزن فَعَلْتُ (یعنی هیئت باب تفعیل) بر فَعَلْتُ (یعنی ثلاثی مجرد) است که وزن باب أَعْلَتُ در این جهت با آن شریک نیست. می‌گویی "كَسَّرْتُهَا و قَطَعْتُهَا"، ولی هنگامی که مقصودت کثرت فعل کسر و قطع و مزق بود می‌گویی "كَسَّرْتُه و قَطَعْتُه و مَزَّقْتُهُ". از شواهدی که شما را بدین ویژگی معنایی رهنمون می‌شود گفتار تازیان است که "عَلَطْتُ البعير"، "إِبْلٌ مُعَلَّطٌ"، "بعير معلوط"، "جَرَحْتُهُ"، و "جَرَحْتُهُ"، که این اخیر دلالت بر ایراد جراحات زیاد در بدن فرد مزبور دارد».

پس از این با ذکر نمونه‌های «يُؤَكِّلُهَا، مَوَّتَ و قَوَّمَت، يَجُولُ يَطُوفُ» می‌گوید: «بدان که تخفیف در تمام این موارد جایز است و عربی صحیح نیز هست؛ جز این که "فَعَلْتُ" در چنین مواردی برای بیان تکثیر است».

سپس می‌گوید: «گاهی وجه تخفیف (مانند باب افعال)، نیز در همین معنا وارد می‌شود؛ همچنان که "رِكْبَةٌ" و "جِلْسَةٌ" گاهی برای دلالت بر اصل جلوس و رکوب به کار می‌روند نه برای نوع آن‌ها، لیکن بنای خاص باب تفعیل برای دلالت بر تکثیر است و در همین معنا اختصاص داده شده است»^۱.

۱. «هذا باب دخول فَعَلْتُ على فَعَلْتُ لا يَشْرُكُهُ في ذلك أَعْلَتُ. تقول: كَسَّرْتُهَا و قَطَعْتُهَا. فإذا أُرِدْتَ كَثْرَةَ الْعَمَلِ قلت: كَسَّرْتُه و قَطَعْتُه و مَزَّقْتُهُ. و مما يَدُلُّ على ذلك قولهم: عَلَطْتُ البعير، و إِبْلٌ مُعَلَّطٌ، و بعير معلوط، و جَرَحْتُهُ، و جَرَحْتُهُ: أَكْثَرُ الْجِرَاحَاتِ في جسده. و قالوا: ظَلَّ يَفْرِسُهَا السَّبْعُ و يُؤَكِّلُهَا، إذا أَكْثَرَ ذَلِكَ فِيهَا، و قالوا: مَوَّتَ و قَوَّمَت، إذا أُرِدْتَ جَمَاعَةَ الْإِبِلِ و غَيْرِهَا، و قالوا: يَجُولُ أَى يَكْثُرُ الْجَوْلَانِ و يَطُوفُ أَى يَكْثُرُ التَّطَوُّفِ. و اعلم أن التَّخْفِيفَ في هذا جائز كلِّه عربى، إلا أن فَعَلْتُ إِدْخَالَهَا ههنا لَتَبَيَّنَ الْكَثِيرُ؛ و قد يَدْخُلُ في هذا التَّخْفِيفِ كما أن الرِّكْبَةَ و الْجِلْسَةَ قد يَكُونُ مَعْنَاهُمَا في الرِّكُوبِ و الْجُلُوسِ، و لكن بَيْنَمَا بِهَا هَذَا الضَّرْبَ فَصَارَ بِنَاءً لَهُ خَاصًّا، كما أن هَذَا بِنَاءً خَاصًّا لِلتَّكْثِيرِ...». نیز در جای دیگر: «إِنَّكَ قلت: في فَعَلْتُ، فَعَلْتُ، حين كَثُرَتِ الْفِعْلُ...».

مبانی امی فرق «انزال» و «تنزیل»

در عنوان بعدی (ابو عمرو)، بخش دیگری از کلام سیبویه نیز می‌آید و در آن جا بحث دلالت باب تفعیل بر تکثیر و فرق آن با افعال را بر ماده تنزیل، خود تطبیق می‌کند. تحلیل سخن سیبویه و دیگر ستارگان کهن عربیت در فصل دوم می‌آید.

۳ و ۴. ابو عمرو ابن العلاء و ابو الحسن اخفش. سیبویه در کتاب سخنی^۱ در باره رأی استاد استادش در این باره می‌گوید: «ابو عمرو نیز بین "نزلت" و "انزلت" فرق می‌گذاشت».

این عبارت به وضوح وجه فرق را نیز نمایان می‌سازد؛ زیرا سیبویه پس از تحقیق وجه فرق میان باب تفعیل و افعال، عبارت مورد اشاره را می‌آورد؛ والا وجه فرق را به اجمال یا تفصیل بیان می‌نمود.

زیبیدی نیز در شرح کلام فیروز آبادی (و نزلت تنزیلاً و انزلت انزالاً و منزلاً كمجمل و استنزه بمعنی واحد) همین حکایت سیبویه از ابو عمرو را نقل می‌کند. سپس سخن ابوالحسن اخفش و جماعتی از ادیبان و محققان مورد اشاره‌اش را نقل می‌کند.^۲ افزون بر این، در ذیل گفتار ابو علی فارسی، عبارتی^۳ می‌آید که نشان می‌دهد هرزجایی از قرآن که بهره‌ای از مفاد تشدید و تضعیف عین نداشت، به تخفیف می‌خوانند، مگر دو جا را که یکی در واقع چنین دلالتی دارد و دیگری مجاز و از باب مشاکله در تعبیر است.

۵. ابو علی فارسی. او در شرح عبارت سیبویه گفتاری دارد که دلالت صریح بر مفاد دیدگاه سیبویه دارد.^۴

در جای سوم: «هذا باب ما يكثر فيه المصدر من فعلت فتلحق الزائد و تنبيه بناء آخر كما أنك قلت في فعلت؛ فعلت، حين كثرت الفعل؛ و ذلك قولك: في الهدر التهدار و في اللعب التلاعب و في الصفق، التصفاق، و في الرد الترداد؛ و في الجولان التجوال، و التقتال و التسيار و أخواتها. قال: و ليس شيء من هذا مصدر أفعلت و لكن لما أردت التكثير بنيت المصدر على هذا كما بنيت فعلت على فعلت» (الكتاب، ج ۲، ص ۲۸۳ و ۲۹۳؛ ر. ك: تاج العروس، ج ۲، ص ۳۵۱).

۱. «تقول أكثر الله فينا مثلك، أي أدخل الله فينا كثيراً مثلك، و تقول للرجل أكثرت أي جئت بالكثير، و أما كثرت فأن تجعل قليلاً كثيراً، و كذلك قللت و كثرت ... و قالوا: أغلقت الباب و غلقت الأبواب حين كثروا، و إن قلت أغلقت الأبواب كان عربياً جيداً ... و مثل غلقت و أغلقت، أجدت و جودت و أشباهه. و كان أبو عمرو أيضاً يفرق بين نزلت و أنزلت» (الكتاب، ج ۲، ص ۲۸۲).

۲. «قال سيبويه: أبو عمرو يفرق بين نزلت و أنزلت. و لم يذكر وجه الفرق. قال أبو الحسن: لا فرق عندى بينهما إلا صيغة التكثير في نزلت ... قال شيخنا: و فرق جماعة من أرباب التحقيق فقالوا: التنزيل تدريجي و الإنزال دفعي كما في أكثر الجواشي الكشافية و البيضاوية، و لما ورد استعمال التنزيل في الدفعي، زعم أقوام أن التفرقة أكثرية و أن التنزيل يكون في الدفعي أيضاً» (ر. ك: تاج العروس، ج ۱۵، ص ۲۲۸).

۳. عبارت ذیل کلام ابوعلی: «كان أبو عمرو يختار التخفيف ... و ليس للمطابقة تكثير» (ر. ك: المحصص، ج ۴، السفر ۱۴، ص ۱۷۳).

۴. اللفظ الذي يدل على التكثير هو تشديد عين الفعل في الفعل و إن كان قد يقع التشديد لغير التكثير، كقولنا حررته و لا نريد تكثيراً؛ فمما يدل به على التكثير أنك تقول: أغلقت الباب الواحد، و لا تقول: غلقت، و تقول: ذبحت الشاة و لا تقول: ذبحتها، و تقول: ذبحت الغنم. و أما سائر الأفعال فليس فيها دلالة على أحدهما، و هي تقع للكثير و القليل ... فمن أجل ذلك يجوز أن

۶. ابن سیده. او نیز در گفتاری به وضوح، مفاد گفتار سیبویه و ابو علی را بر می‌نماید و در آخر سخنش آن را تحلیل گفتار ابو علی و ابو سعید می‌شمارد.^۱

نیز ابن سیده در کتاب المحکم خود در ماده «صَفَق» می‌گوید: «يجوز أن يكون من صَفَق الكفِّ على الأخرى و هو التَّصْفَاق، يذهب به إلى التَّكثِير» (المحكّم و المحيط الاعظم، ج ۶ ص ۲۱۱).

۷. ابن جنی. او با عبارت «أما فَعَلَ فالتكثير غالباً»^۲ - که دلالت بر غلبه استعمالی معنای تکثیر در کاربرد هیئت باب تفعیل و اشاره به وضع باب تفعیل برای تکثیر دارد - این نکته صرفی را بر مثال‌هایی تطبیق می‌کند. او در موارد متعددی در کتاب المحتسب خود سخنان صریحی در این باره دارد.^۳

تستعملها للكثير، فتريد بها ما تريد بالمشدد، و من أجل ذلك: أغلق أبواباً، و قوله: أفتحها بمعنى أفتحتها، و قد استعملوا أنزلَ و نزلَ في معنى واحد. و قد يستعمل نزلَ في معنى التَّكثِير. فأما أنزلَ و نزلَ بمعنى واحد غير التَّكثِير فقوله - عزَّ و جلَّ - : «و يقول الذين آمنوا لولا نزلت سورة واحدة، فإذا أنزلت سورة»، و قال - عزَّ و جلَّ - : «لولا نزلَ عليه آية من ربِّه قل إن الله قادر على أن ينزلَ آية» فهذا لغير التَّكثِير؛ لأنَّ آية واحدة لا يقع فيها تكثير الإنزال؛ و كان أبو عمرو يختار التخفيف في كلِّ موضع ليس فيه دلالة من الحَضِّ على التثْقِيل، إلَّا في موضعين: أحدهما قوله - عزَّ و جلَّ - : «و إن من شيء إلَّا عندنا خزائنه و ما ننزله إلَّا بقدر معلوم»، اختار التثْقِيل في هذا لأنَّه تنزِيل بعد تنزِيل، فصار من باب التَّكثِير. و الموضع الآخر «لولا نزلَ عليه آية من ربِّه قل إن الله قادر على أن ينزلَ آية» فاختار التشديد في ينزلُ، حتَّى يشاكل نزلَ، لأنَّ المعنى واحد، فالأوَّل الذی فی الحجر للتكثير و هذا للمطابقة؛ و ليس للمطابقة تكثير. و قد يكون بين في معنى أبان، و يجوز أن يكون للتكثير (ر. ك: همان جا).

۱. تقول: كسرتُه و قطعته، فإذا أردت كثرة العمل قلت: كسرتُه و قطعته و مرقتُه؛ و إنما يدلُّك على ذلك قولهم: علَّطُ الإبلَ، و إبلٌ معلَّطَةٌ، و بغير معلوط، و لا يقال معلطٌ لأنَّ الإبلَ كثيرٌ فقد تكرر فيه العلاط؛ و على هذا شاةٌ مذبوحٌ، و غنمٌ مذبحَةٌ، و باب مُطوِّقٌ، و أبوابٌ مغلَّقةٌ؛ و جرحت الرجلَ - إذا جرحتَه مرَّةً أو أكثر - و جرَّحتُه، إذا أكثرَت الجِراحات في جسده. و قالوا: ظلَّ يفرسُها السَّبُعُ و يؤكِّلُها، إذا أكثرَ ذلك فيها؛ و قالوا: موَّتت و قومَّت، إذا أردت جماعةَ الإبلِ، أنْها ماتت و قامت؛ و قالوا: وُلِدَتِ الشاةُ، و وُلِدَتِ الغنمُ، لأنَّها كثيرةٌ؛ و قالوا: يجولُ وى طوفٌ، يكثرُ الجولانُ و الطوافُ. و اعلم أنَّ التخفيف في هذا كله جائزٌ عربيٌّ، إلَّا أنَّ فَعَلت إدخالها هنا وجود، ليبين الكثير. و قد يدخل في هذا التخفيف، كما أن الرُّكبةَ و الجِلْسةَ قد يكون معناهما في الركوب و الجلوس، و لكن بينوا بها الضرب، فصار بناءً خاصاً له، كما أن هذا بناءً خاصٌ للتكثير، أعنى أنَّ التخفيف قد يجوز أن يراد به القليل و الكثير؛ فإذا شدَّدت دلت به على الكثير، و قد مضى هذا، كما أن الركوبَ و الجلوسَ قد يقع لقليل الفعل و كثيره و لجميع صنوفه؛ فإذا قلت: الرُّكبةَ و الجِلْسةَ، دلَّ على هيئته و حاله؛ و إذا قلت: الرُّكبةَ و الجِلْسةَ، دلَّ على مرَّة واحدة، و الجلوسُ قد يجوز أن يراد به المرَّة، و يجوز أن يراد به المصدر الذي تقع عليه الجِلْسة؛ فصار اختصاص الجِلْسةَ بشيءٍ خاصٍّ كاختصاص يطوِّفُ و يجولُ بشيءٍ خاصٍّ و صار الركوبُ و الجلوسُ بمنزلةِ يجولُ و يطوفُ في أنه يصلح للأمرين ... و هذا الباب جمهوره أو عامته تحليل أبي علي و أبي سعيد (المخصص، ص ۱۷۴).

۲. «أما فَعَلَ فالتكثير غالباً، نحو غلق الأبواب و قطع الجبال و كسر الجرار». «و كذلك قطع و كسر؛ فنفس هاهنا يفيد معنى الحدث، و صورته تفيد شيئين: أحدهما الماضي و الآخر تكثير الفعل» (الخصائص، ج ۱، ص ۲۲۳).

۳. از جمله ر. ك: المحتسب في تبیین وجوه شواذ القراءات، ج ۱، ص ۸۱، ۸۲ و ۱۹۴. چنان که ابن الطیب می‌گوید: «من مذهب صاحب الكشاف ... هو المشهور في كلامه، و الأصل في ذلك لأبي على الفارسی و تلميذه ابن جنی؛ و صاحب الكشاف إنما يقتدى بهما في أكثر لغاته و اشتقاقاته» (تاج العروس، ج ۷، ص ۱۹).

۸. **ابن سگیت**. او عبارتی دارد که به وضوح نشان می‌دهد اصل در باب تفعیل، تکثیر است و گاهی در این معنا به کار نمی‌رود.^۱

باب تفعیل برای تعدیه و نسبت و معانی متعدّد دیگری نیز می‌آید، ولی ابن سگیت با تقسیمی دو گانه اصل را بر معنای تکثیر گذارده، می‌گوید: «و قد تأتي فَعَلْتُ و لا يراد التّكثير». این سخن ابن سگیت همانند بیان لغویان دیگر حاکی است که معانی دیگر باب در طول معنای تکثیر است نه در عرض آن. علاوه، تمثیل به ضَعْفُهُ و بَعْدَتُهُ، با توجّه به لازم بودن مادّه «ضَعْف» و «بَعْد»، نشان می‌دهد که تعدیه به باب تفعیل مانع از دلالتش بر تکثیر نمی‌گردد.

۹. **سکاکي**. او معنای غالبی باب افعال را تعدیه و باب تفعیل را تکثیر می‌داند و مثال‌های گویایی برای آن می‌آورد: «إِنَّ أَفْعَلَ، الغالب عليه التعدية ... و إِنَّ فَعَلَ، الغالب عليه التّكثير؛ نحو: قَطَعَ الأثواب و غَلَقَ الأبواب و جَوَّلَ و طَوَّفَ و نحو ميز و زيل أيضاً» (مفتاح العلوم، ص ۲۳). با توجّه به وضوح این سخن و توضیحات پیشین، نیازی به توضیح بیشتر نیست.

۱۰. **زمخشری**. گفتار او را پیش‌تر ذیل آیه سوم سوره آل عمران نقل نمودیم. او در جاهای دیگر *الكشاف* نیز به این نکته توجّه می‌دهد؛ از جمله در آغاز خطبه کتابش: «الحمد لله الذي أنزل القرآن كلاماً مؤلفاً منظماً و نزله بحسب المصالح منجماً» (تفسیر *الكشاف*، ج ۱، ص ۲). نیز در *الفائق* در ضمن شرح حدیثی گوید: «لما كان الفعل متناولاً على الإبهام، كلّ جنس من أجناسه، جاز أن يوقع التفعيل الدال على التكرير و التّكثير مصدر الفعل» (الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۲۴؛ نیز ر.ک: *أساس البلاغة*، ص ۴۵۲).

۱۱. **ابن هشام**. او با اشاره به آیه «هو الذي يسيركم في البرّ و البحر» (یونس / ۲۲)، می‌گوید: «زعم أبو علي أن التضعيف في هذا للمبالغة لا للتعدية، لقولهم: سرت زيداً ... و فيه نظر لأنّ سرتّه قلیل و سیرتّه کثیر» (معنی اللیب، ص ۸۷).

ملاحظه می‌کنید که ابن هشام نیز بی آن که مبنای مزبور را انکار نماید، به اشکال صغروی در تطبیق مبنای تکثیر بر آیه بالا می‌پردازد. نگاه به دید تسالم و مفروغیت به مطلب، و اشکال صغروی به جای اشکال کبروی، نشان از جایگاه مستحکم مبنای مورد بحث دارد.

۱۲ و ۱۳. **شُمّنی و دسوقی**. این دو، در شرح خود بر معنی *اللیب*، مبنای دلالت باب تفعیل را بر تکثیر، و دلالت خصوص تنزیل را بر تدریج، به طور خاصّ تأیید نموده، خرده‌گیری برخی را بر زمخشری در تطبیق آن کلی بر انزال و تنزیل، ردّ می‌کند و به آن پاسخ فنی می‌دهند (ر.ک: *المنصف من الكلام*، ص ۱۹۹، سطر ۲۳ - ۲۷؛ *حاشیة الدسوقی*، ج ۲، ص ۱۶۳).

۱. تأتي فَعَلْتُ بمعنى التّكثير من الفعل، نحو قولك: قَتَلْتُ القوم و غَلَقْتُ الأبواب، و فرقتُ جمعهم و كَسَرْتُ الآنية، و لا يقال فيها فاعلتُ. و قد تأتي فَعَلْتُ و لا يراد التّكثير نحو ... (اصلاح المنطق، ص ۱۴۴ و ۱۴۵).

۱۴. **ابن الطیب**. زبیدی به نقل از استادش (ابو عبد الله محمد بن الطیب الفاسی) از فیومی عبارتی را در سیاق پذیرش نقل می‌کند که به روشنی حکایت از افاده مبالغه و تکثیر دارد: «نقل شیخنا عن المصباح: أدبته أدباً، من باب ضرب: علمته رياض النفس و محاسن الأخلاق، و أدبته تأديباً، مبالغة و تکثیر» (ر. ک: تاج العروس، ج ۷، ص ۲۹۶، ماده أدب). مرادش از استاد (شیخنا)، ابن الطیب است.

۱۵. **زبیدی**. علاوه بر سخن بالا، زبیدی در جای جای کتابش در این باره سخن می‌گوید؛ از جمله در ماده «ل ع ب» می‌گوید: «تلعب صیغه‌ای است که بر تکثیر مصدر دلالت دارد. مانند فعل "فَعَلَ" که غالباً بر آن دلالت دارد». سپس گفتار سیبویه را به اختصار گزارش می‌کند.^۱

۱۶. **ابن حاجب**. در کتاب *الشافية* - در باره وزن تفعال، از مصادر سماعی باب تفعیل - می‌گوید: «و نحو الترداد و التجوال و ... للتکثیر». و در جای دیگر: «و فَعَلَ للتکثیر غالباً، نحو غَلَقَتْ و قَطَعَتْ و جَوْلَتْ و طَوَّفَتْ و مَوَّتَ المال».^۲

۱۷ و ۱۸. **نجم الأئمة شیخ رضی^۳ و نظام نیشابوری^۴**. آن دو در شرح دو مقطع از گفتار یادشده ابن حاجب، گفتاری دقیقاً هماهنگ با سخن ابن حاجب و سیبویه دارند.

۱۹ و ۲۰. **تفتازانی و ابن عقیل**. تفتازانی باب افعال را غالباً برای تعدیه و تفعیل را غالباً تکثیر می‌داند ولی باب مفاعله را گاهی مفید معنای افعال و گاهی مفید معنای تفعیل می‌شمارد.^۵ این

۱. «التلعب: اللعب، صیغه تدلّ علی تکثیر المصدر، ك فَعَلَ فی الفعل علی غالب الأمر. قال سیبویه ...» (تاج العروس، ج ۲، ص ۴۰۳).

۲. ر. ک: شرح *شافية*، ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۹۲.

۳. «... أنك إذا قصدت المبالغة في مصدر الثلاثي بنيته على التفعال ... وقال الكوفيون: إن التفعال أصله التفعيل الذي يفيد التکثیر، فُلِّيتَ یاو ألفاً فأصل التکرار التکریر». نیز می‌گوید: «الأغلب في فَعَلَ أن يكون لتکثیر فاعله أصل الفعل، كما أن الأكثر في أفعال النقل، تقول: ذَبَحْتُ الشاة، ولا تقول ذَبَحْتُها، و أغلقتُ الباب مرةً، و لا تقول: غَلَقْتُ، لعدم تصور معنى التکثیر في مثله، بل تقول: ذَبَحْتُ الغنم، و غَلَقْتُ الأبواب. و قولك جَرَحْتُهُ، أي أكثرت جراحاته، و أمّا جَرَحْتُهُ - بالتخفيف - فيحتمل التکثیر و غيره». هم او می‌گوید: «ثم إن التکثیر يكون في المتعدّي كما في غَلَقَ و قَطَعَ، و قد يكون في اللازم كما في جَوْلَ و طَوَّفَ و مَوَّتَ». نیز در شرح گفتار او در معنای باب مفاعله: «قوله "بمعنى فَعَلَ" يكون للتکثیر كفَعَلَ، نحو "ضاعفتُ الشيء" أي كَثُرَتْ أضعافه، كضعفْتُهُ، و "ناعمه الله" كنعمه، أي كَثُرَ نعمته» (شرح *شافية*، ابن الحاجب، ج ۱، ص ۱۶۷، ۹۲، ۹۳ و ۹۹).

۴. «أفَعَلَ للتعدية غالباً ... و فَعَلَ للتکثیر غالباً و ذلك قد يكون في المفعول ... و قد يكون في الفعل نفسه ... و قد يكون في الفاعل نحو مَوَّتَ الآبال، و هذان - یعنی الذى فى الفعل و الفاعل - عند كون الفعل لازماً؛ و الأخير يلزمه أن يكون الفاعل جنساً ليصح وقوعه على الكثير، لا جزئياً لا يقبل الشركة؛ و يلزم في جميع الصور التکثیر في الفعل ... فاعل ... و بمعنى فَعَلَ، نحو ضاعفته، بمعنى ضَعَفْتُ و بمعنى ...» (شرح *النظام على شرح شافية ابن الحاجب*، ص ۵۳ - ۵۶).

۵. «أفَعَلَ ... للتعدية غالباً ... و فَعَلَ بتكرير العين نحو فَرَحَ يَفْرَحُ تفریحاً ... هو للتکثیر غالباً ... و فاعل بزيادة الألف نحو قاتل يقاتل ... قد يكون للتکثیر نحو ضاعفته، أي ضَعَفْتُهُ و بمعنى أفَعَلَ، نحو عافاك الله أي أعفاك ...» (جامع المقدمات، ص ۱۳۴، شرح التصريف).

سخن به روشنی دلالت دارد که وجه غالب و اصل در باب تفعیل تکثیر است، نه چون باب مفاعله که گاهی به این معنا می‌آید و در چنین مواردی هم کاربردش مجاز یعنی در غیر معنای خودش خواهد بود. عبارت موجز ابن عقیل^۱ نیز همین مطلب را بازگو می‌کند.

۲۱ و ۲۲ و ۲۳. ازهری، لیث، زجاج. ازهری در باره قرائت «فَرَضْنَاهَا» از آیه یکم سوره نور سخنی دارد و در ادامه کلامی از لیث نقل می‌کند که به وضوح حاکی از دلالت هیئت باب تفعیل بر معنای تکثیر دارند.^۲ همین طور ابواسحاق زجاج در قرائت «يَذَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» و «فَرَضْنَاهَا»^۳ ۲۴. نحاس ابوجعفر. وی در بیان فرق بین «رَبَّه»، «رَبَّاه»، «رَبَّاه»، «رَبَّته» و نیز در بیان معنای «لا تُصَعِّر» به وضوح سخن از دلالت تفعیل بر تکثیر دارد.^۴

۲۵ و ۲۶. ابن قتیبة و ابو العباس مبرّد. او می‌گوید: «هنگامی که خواستی کلام بر تکثیر و مبالغه فعل دلالت کند، هیئت باب تفعیل را به جای باب افعال یا ثلاثی مجرد می‌نشانی.^۵ مفاد گفتار مبرّد^۶ نیز با ایجازی بیشتر همین است.

۲۷. ابو هلال عسکری. او هیئت باب تفعیل را برای تکثیر و مبالغه و تکرار می‌داند.^۷

۱. «و یجیء بناء فعل للدلالة على التکثیر، نحو جَوَلْتُ و طَوَّقْتُ» (شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ج ۲، ص ۶۰۱).
 ۲. «سورة أنزلناها و فرضناها و قرىء فَرَضْنَاهَا، فمن خفف أراد أزمانكم العمل بما فُرض فيها، و من شدد فعلی وجهین: أحدهما على التکثیر، على معنى: أنا فرضنا فيها فروضاً؛ و يكون على معنى: بيّنا و فصلنا ما فيها من الحلال و الحرام و الحدود». «قال الليث: الشبک: مصدر قولك: شبكت أصابعي بعضها ببعض، فاشتبكت، و شبكتها فتشبكت، على التکثیر» (ترتيب تهذيب اللغة، ج ۳، ص ۲۷۷۱، ج ۲، ص ۱۸۲۲).
 ۳. ابن منظور می‌گوید: «قرىء يَذَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ». قال أبو إسحاق: القراءة المجتمع عليها بالتشديد، و التخفيف شاذة، و القراءة المجتمع عليها بالتشديد أبلغ؛ لأن يَذَّبْحُونَ للتکثیر، و يذبحون يصلح أن يكون للقليل و الكثير، و معنى التکثیر أبلغ» (ر. ک: لسان العرب، ج ۲، ص ۴۳۷). نیز در باره «فرضناها» می‌گوید: «من قرأ بالتخفيف، فمعناه أزمانكم العمل بما فرض فيها و من قرأ بالتشديد فعلی وجهین: أحدهما على التکثیر...» (ر. ک: حجة القراءات، ابن زنجلة، ج ۱، ص ۴۹۴).
 ۴. «يقال: رَبَّه يَرَبُّه رَبًّا و هو راب و رب، إذا قام بصلاحه، و يقال: على التکثیر رَبَّاه و رَبَّيه و رَبَّته». «و لا تُصَعِّرُ: الإعراض عن الناس... قال أبو جعفر: أصل هذا من الصعر و هو داء يأخذ الإبل تلوى منها أعناقها، و تُصَعِّرُ على التکثیر و تُصَعِّرُ تلزم نفسك بهذا لأنه يفعله و لا داء به». «و أدن في الناس بالحج و قرأ الحسن: و أدن في الناس بالحج مخففة ممدودة؛ يقال: أدنته بالصلاة و بكذا، أى أعلمته، و أدنت على التکثیر» (معاني القرآن، ج ۱، ص ۶۰ و ج ۵، ص ۲۸۸ و ج ۴، ص ۲۹۷). او و جز او «رَبَّاه» و «رَبَّته» را ابدال از رَبَّيه می‌دانند. نظیر این بیان در جاهای متعدد معانی الأخبار نحاس آمده است (ر. ک: معانی القرآن، ج ۲، ص ۷۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۴۶۶، و ج ۳، ص ۲۹۱ و ۵۰۳).
 ۵. «تُدخِلُ فَعَلْتُ على أفعلت، إذا أردت تكثير الفعل و المبالغة؛ كقولك: أجدت و جودت، و أغلقت الباب و غلقت الأبواب، و أفلت و قفلت، و أنزلت و نزلت. و كذلك تُدخِلُ فَعَلْتُ على فَعَلْتُ، بتكثير العمل و المبالغة، كقولك: كسرتُه و كسرتُه...» (غريب الحديث، ج ۱، ص ۱۵۶).
 ۶. «إنك إذا أردت التکثیر من ذا قلت: مضرب أعناق القوم» (المقتضب، ج ۲، ص ۱۱۸).
 ۷. «الفرق بين التجريب و الاختبار، أن التجريب هو تكرير الاختبار و الإكثار منه؛ و يدل على هذا أن التفعيل هو للمبالغة و التكرير». «تقول روات في الأمر بالتشديد و فعلت بالتشديد و المبالغة». «الفرق خلاف الجمع، و التفريق جعل الشيء

۲۸. ابن اثیر. او در ضمن شرح حدیثی، مفاد باب تفعیل را تکثیر می‌داند، که به تناسب خصوصیات موارد استعمال بر معنای مبالغه یا تشدید نیز قابل انطباق است.^۱

۲۹. جلال الدین سیوطی. وی در خلال معناشناسی «کلام» و «تکلیم» مفاد هیئت باب تفعیل را تکثیر و مبالغه و تکریر می‌داند.^۲

۳۰. حریری و گروهی دیگر. زبیدی به نقل از استادش ابو الطیب می‌گوید: «حریری و جماعتی از دانشوران بر این باورند که باب تفعیل بر مبالغه و تکرار دلالت دارد».^۳

درنگ در سخن حریری و جماعت مزبور به خوبی نمایان می‌سازد که آنان نه تنها خود بر این معنا صحه می‌نهند، بلکه اصل آن را از مسلمات در لغت می‌شمارند و وجود ضبط «جدر» را بر اساس آن تخطئه می‌کنند.

۳۱. ابو البقاء عکبری. او در بیان وجه قرائت «یلوون» از «یلوون»، باب تفعیل را مفید تکثیر می‌داند.^۴

۳۲. ابو البقاء کفوی. او نیز تشدید در فعل را مناسب معنای تکثیر می‌داند، حال به تناسب ویژگی‌های موارد سخن، گاهی تکثیر فعل را موجب می‌گردد، گاهی نیز تکثیر مفعول را.^۵

مفارقاً لغیره، حتی کانه جعل بینهما فرقاً بعد فرق حتی تبايناً، و ذلك أن التفعيل لتكثير الفعل، و قيل فرق الشعر فرقاً، بالتخفيف لأنه جعله فرقتين و لم يتكرر فعله فيه...» (الفروق اللغوية، ص ۱۱۷ ر ۴۵۳، ص ۲۶۲ ر ۱۰۳۵ و ص ۴۰۲ ر ۱۶۰۸).

۱. «الحديث: «اسمعوا و اطيعوا، و إن أمر عليكم عبد حبشي مجدع الأطراف، أي مقطّع الأعضاء، و التشديد للتكثير». «رمل الحصر و أمله فهو مرمول و مرمل، و رملته، شدّد للتكثير». «... رويت المصفرة بالتشديد فللتكثير». «سلحته ... و إن شدّد فللتكثير». «يقال يياض مشرب حمرة بالتخفيف، و إذا شدّد كان للتكثير و المبالغة». «الإبل المعقّلة، أي المشدودة بالعقال، و التشديد فيه للتكثير» (النهاية في غريب الحديث، ج ۱، ص ۲۴۷؛ ج ۲، ص ۲۶۵؛ ج ۳، ص ۳۶؛ ج ۲، ص ۳۸۸ و ص ۴۵۴؛ ج ۳، ص ۲۸۱).

۲. «الكلام و أقسامه... التكليم موضوع للمبالغة و التكثير لأنّ فعله كَلَّمَ دالّ على ذلك، فلمّا جرى الكلام عليه و جب أن يردّ به التكثير، و أقلّ أحوال التكثير و التكرير أن يكون واقعا على جملة» (ممع الهوامع في شرح جمع الجوامع، ج ۱، ص ۵۰).

۳. «الجدر خروج الجدرى و هو اسم لقروح فى البدن تنفط عن الجلد ممثلة ماء (و تقيح) و هو داء معروف يأخذ الناس مرة فى العمر ... (و قد جدر ... و يشدّد)؛ قال شيخنا: و قد أنكره الحريرى و جماعة و قالوا: إن التفعيل يدلّ على المبالغة و التكرار و هو لا يأتى فى العمر إلاّ مرة واحدة فكيف يشدّد...» (تاج العروس، ج ۶، ص ۱۷۳).

۴. «يلوون، الجمهور على إسكان اللام و إثبات واو بعدها، و يقرأ بفتح اللام و تشديد الواو و ضمّ الياء على التكثير». «سيصلون، يقرأ بفتح الياء ... و يقرأ بضمّها على ما لم يسمّ فاعله، و يقرأ بتشديد اللام على التكثير» (الملاء ما من به الرحمن، ج ۱، ص ۱۴۱، ج ۱، ص ۱۶۹؛ نیز ر. ک: ج ۱، ص ۱۶۹ و ۲۷۳، ج ۲، ص ۶۹، ۱۰۰، ۱۴۹، ۲۷۳ و ۲۷۸).

۵. «و التشديد فى فعل يناسب التكثير فى معناه، و فى ذلك نوع تأثير لا نفس الكلم، فى اختصاصها بالمعنى، و قطعت الأتواب لتكثير المفعول، و قطعت الثوب لتكثير الفعل». «الإنزال هو نقل الشيء من أعلى إلى أسفل، و هو إنّما يلحق المعانى بتوسط لحوقه الذوات الحاملة لها. و يستعمل فى الدفعى لأنّ أفعلته يكون لإيقاع الفعل دفعة واحدة. و التنزيل: يستعمل فى التدريجى، لأنّ فعلته يكون لإيقاع الفعل شيئاً فشيئاً... و التنزل النزول على مهل، لأنه مطوع نزل...» (الكليات، ص ۱۰۰۴ و ۱۹۶، نیز ر. ک: ص ۵۰۵).

۳۳. **فخر الدین طریحی**. او در ذیل مواد «أ ب ر»، «ج ه ز» و جز این‌ها، تشدید به باب تفعیل را مفید معنای مبالغه و تکثیر می‌داند.^۱

۳۴. **ابو حیان**. او که در مورد دلالت تنزیل بر تکثیر و تدریج نزول، مناقشه دارد، در اصل دلالت باب تفعیل بر تکثیر مناقشه نمی‌کند.^۲ البته وی در دلالت باب تفعیل بر تکثیر تفصیلی دارد که بعداً بحثش خواهد آمد.

۳۵ و ۳۶. **جوهری و ابن منظور**. جوهری در موارد متعددی بویژه در اوایل کتابش توجه می‌دهد که تشدید و تثقیل حرف عین در باب تفعیل برای تکثیر است.^۳ همین‌طور ابن منظور که علاوه بر این با یادآوری سخن سیبویه، بدان تکیه می‌کند.^۴ ابن منظور در جاهای متعددی از جمله در ماده «لعب» به طور کلی وزن فعل را دال بر تکثیر و مبالغه می‌داند؛ گاهی نیز با تطبیق بر موارد، آن را ذکر می‌کند. علاوه در ماده «نزل» وقتی می‌گوید: «التنزل، النزول فی مهلة»، با عنایت به این که باب تفعیل مطاوعه تفعیل است، نکته باب تفعیل نیز روشن می‌گردد.

۳۷ و ۳۸. **فیروز آبادی و راغب اصفهانی**.^۱ این دو لغت‌شناس نامور در تطبیق مفاد باب تفعیل بر

۱. «أبرته تأبيراً، مبالغة و تكثير»؛ «جهزت على الجريح، بالتشديد للمبالغة و التكثير»؛ «و في وصفه: أبيض مشرب حمرة بالتخفيف، و إذا شددت فالتكثير و المبالغة» (مجمع البحرين، ج ۱، ص ۲۴ و ۴۲۱؛ ج ۲، ص ۴۹۴؛ و نیز ر. ک: ماده «أدب، سرح، صرى، طين، عقل و فتح»).

۲. «التضعيف في بَشْرٍ من التضعيف الدال على التكثير...»؛ «قرأ زيد بن علي يخطف... من خطف، و هو تكثير مبالغة لا تعدية» (تفسير البحر المحيط، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۵۴).

۳. برای نمونه: «كسرت الشيء فانكسر و تكسر و كسرته، شدد للتكثير و المبالغة»؛ «صرمت النار، و تضرمت، و اضطرمت، إذا التهبت. و أضرمتها أنا و ضرمتها، شدد للمبالغة»؛ «خدش وجهه يحدشه، و خدشه، شدد للمبالغة و للكثرة»؛ «نضد متاعه... أى وضع بعضه على بعض. و التنضيد مثله، شدد للمبالغة فى وضعه متراففاً»؛ «استنزل فلان، أى حط عن مرتبته... و أنزله غيره و استنزله، بمعنى. و نزلته تنزيلاً. و التنزيل أيضاً الترتيب... و التنزل: النزول فى مهلة» (الصحاح، ج ۲، ص ۸۰۵، ج ۶ ص ۱۸۲۸؛ نیز رجوع شود به موارد بسیاری که مجال ذکرشان نیست، از جمله: صلب، بته، كفت، موت، بث، مدد، هرد، سغر، عبس، التلبيس، قرص، نمص، خوص، روض، نفض، لف، بلل، مختم، مرحم، علم، لوم، عفى، نضى، نهى).

۴. «التلعب: اللعب، صيغة تدل على تكثير المصدر، كفعل فى الفعل على غالب الأمر. قال سيبويه: هذا باب ما تكثر فيه المصدر من فعلت... و قال الأزهرى: رجل تلعبه إذا كان يتلعب، و كان كثير اللعب. و فى حديث على - رضى الله عنه - : زعم ابن النابغة أنى تلعبه. و فى حديث آخر: أن علياً كان تلعبه، أى كثير المرح و المداعبة» (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۳۹)؛ «النزول: الحلول، و قد نزلهم و نزل عليهم و نزل بهم... تنزله و أنزله و نزله بمعنى... و أنزله غيره و استنزله بمعنى، و نزلته تنزيلاً، و التنزيل أيضاً الترتيب. و التنزل: النزول فى مهلة... و نزل القوم: أنزلهم المنازل. و نزل فلان غيره: قدر لها المنازل... و استنزل فلان أى حط عن مرتبته» (همان، ج ۱، ص ۶۵۶).

۵. «الفرق بين الإنزال و التنزيل فى وصف القرآن و الملائكة أن التنزيل يختص بالموضع الذى يشير إلى إنزاله متفرقاً منجماً و مرة بعد أخرى، و الإنزال عام و قوله تعالى: "لولا نزلت سورة" و قوله تعالى: "فإذا أنزلت سورة محكمة" فإنما ذكر فى الأول نزل و فى الثانى أنزل تنبيهاً أن المنافقين يقترحون أن ينزل شىء فشىء من الحث على القتال ليتولوه و إذا أمروا بذلك دفعة واحدة تحاشوا عنه فلم يفعلوه فهم يقترحون الكثير و لا يفون منه بالقليل... ثم إن إنزال الشىء قد يكون بنفسه كقوله تعالى: "و أنزلنا

ماده «ن ز ل» نیز بر این باورند: تنزیل مربوط به موردی است که نظر به انزال تدریجی و قسمت به قسمت باشد؛ حال آن که مفاد انزال اعم از دفعی و تدریجی است.

۳۹ - ۴۱. فیومی، ابو زید انصاری، و ابن فارس. فیومی ضمن بیان دیدگاه خود در فرق بین انزال و تنزیل و معنای باب تفعیل و افعال و جز آن‌ها، عبارتی از ابو زید و ابن فارس نقل می‌کند^۲ که از آن پذیرفتگی گفتار سیبویه و دیگر پیشوایان ادب تازی به خوبی نمایان است. برخی با برداشتی نا استوار از عبارات صحاح، قاموس، مصباح و لسان العرب، معنایی جز آن چه را که ذکر نمودیم به جوهری، ابن منظور، فیروزآبادی و فیومی نسبت دادند؛ لیکن در ادامه با نقل عباراتی بیشتر از آنان و تحقیق مفاد گفتارشان، ناستواری نسبت یاد شده آشکار می‌گردد.

اتفاق بصریان و کوفیان در مسئله

این رأی، اختصاص به شخصیت‌های لغوی یاد شده ندارد؛ زیرا سخنی که مورد اتفاق سیبویه، ابو زید انصاری، ابو علی فارسی، ابن جنی، ابو الحسن اخفش و فرّاء باشد، معمولاً از مسائل مورد پذیرش جمهور ادیبان مکتب کوفه و بصره و دیگران قرار می‌گیرد.

رأی کوفیان، در گفتار شیخ رضی گذشت. از بصریان نیز وقتی پرچم‌داران مکتب بصره، مانند سیبویه و دیگر شخصیت‌های یاد شده بر مطلبی هم‌نظر باشند، دیگر رأی جمهورشان تأمین است.

وانگهی بر آشنایان به خصایص و جایگاه مکتب ادبی کوفه و بصره پوشیده نیست که مسائل اتفافی بین کوفیان و بصریان معمولاً راه خدشه‌ای در درستی و اعتبار ادبی آن باقی نمی‌ماند.

من السماء ماءً و قد یكون بانزال أسابه و الهدایة إلیه و منه قوله تعالی: "و أنزلنا الحدید فیه بأس شدید، و قوله تعالی: "أنزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم" و شاهد الاستنزال قوله تعالی: "و استنزلوهم من صیاصیهم" (بصائر ذوی التمیمین، ص ۴۹ - ۵۲)؛ «نزلهم و بهم و علیهم، ینزل نزولاً و منزلاً؛ حلّ و نزل تنزیلاً و أنزله إنزالاً و منزلاً کمجمل و استنزله، بمعنی؛ و تنزل: نزل فی مهلة» (القاموس المحيط، ج ۴، ص ۵۶).

۱. «التنزیل یختص بالموضع الذی یشیر إلیه إنزاله مفرقاً و مرة بعد أخرى، و الإنزال عام ... و قوله: "إنا أنزلناه فی لیلۃ القدر؛ و إنما خص لفظ الإنزال دون التنزیل، لما روی أن القرآن نزل دفعةً واحدة إلی سماء الدنیا، ثم نزل نجماً منجماً ... فقد تقدّم أن الإنزال أعم من التنزیل، قال: "لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل" و لم یقل: لو نزلنا تنبیهاً أنا لو خولناه مرة ما خولناک مراراً لرأیته خاشعاً (المفردات، ص ۴۸۹).

۲. «نزل یتعدی بالحرف و الهمزة و التضعیف، فیقال: نزلت به و أنزلته و نزلته و استنزلته، بمعنی أنزلته ... نزلت هذا مکان هذا؛ أقمته مقامه، قال ابن فارس: التنزیل: ترتیب الشیء ...» (المصباح المنیر، ص ۶۰۰)؛ «ضربت الأعناق، و التشدید للتکثیر، قال أبو زید: لیس فی الواحد إلا التخفیف، و أما فی الجمع، ففیه الوجهان، قال: و هذا قول العرب؛ «خبأتة: حفظته، و التشدید تکثیر و مبالغة؛ «شرحت اللحم: قطعتة طولاً، و التثقیل مبالغة و تکثیر»؛ «طینه بالتثقیل، مبالغة و تکثیر» (همان، ص ۳۵۹، ۱۶۳، ۳۰۹ و ۳۸۳. نیز ر. ک مواد: أبر، أدب، بدد، جرح، فتق، قرح، قلب، قلم، نقح، نقل). ضمناً مراد ابو زید از «الواحد العنق و از «تخفیف»، «ضربت» و مراد از «الجمع»، «الأعناق»، و مراد از «الوجهان»، «ضربت و ضربت» است.

علاوه آن چه از سخن حریری و جماعت حکایت شد، به خوبی نمایان می‌سازد که آنان نه تنها خود بر این معنا صحه می‌نهند، بلکه اصل آن را از مسلمات در لغت می‌شمارند و وجود ضبط «جدر» را بر اساس آن تخطئه می‌کنند.

تا این جا علاوه بر اشاره به اجماع و اتفاق ستارگان مکتب بصره و کوفه و رأی جمهور ادیبان کهن، گفتار بیش از پنجاه تن از امامان و برجستگان ادب و لغت، به صورت مستقل یا ضمنی نقل شد؛ البته این تمام آن چیزی است که خود بدان‌ها دست یافتیم.

فصل دو: مباحث تحلیلی مسئله

علاوه بر توضیحاتی که در ذیل متن عبارت سیبویه و دیگر لغت‌شناسان گذشت، برخی مباحث تحلیلی دیگر را در این فصل تقدیم می‌گردد:

۱. معنای وضعی باب تفعیل

عبارات یاد شده از ستارگان ادب تازی، به وضوح معنای وضعی هیئت باب تفعیل را به روشنی بر می‌نماید و این که این باب برای معنای تکثیر و مبالغه بنیان نهاده شده است؛ زیرا عباراتشان نوعاً از چند صورت بیرون نیست:

الف. یا چون سیبویه، ابو علی فارسی، ابن سیده و مانند این‌ها، عباراتشان صریح در این معنا است. برای نمونه به گزیده‌ای از عبارت سیبویه اشاره می‌شود: «باب دخول فَعَلْتُ عَلَى فَعَلْتُ لَا يَشْرُكُهُ فِي ذَلِكَ أَفَعَلْتُ ... تَقُولُ: كَسَرْتَهُا، فَإِذَا أُرِدْتَ كَثْرَةَ الْعَمَلِ قُلْتَ: كَسَرْتَهُ ... التَّخْفِيفِ فِي هَذَا جَائِزٌ ... إِلَّا أَنْ فَعَلْتُ إِدْخَالَهَا هَهْنَا لِتَبْيِينِ الْكَثِيرِ وَقَدْ يَدْخُلُ فِي هَذَا التَّخْفِيفِ، كَمَا أَنَّ الرِّكْبَةَ وَالْجَلْسَةَ قَدْ يَكُونُ مَعْنَاهُمَا فِي الرِّكُوبِ وَالْجُلُوسِ، وَ لَكِنْ بَيْنُوا بِهَا هَذَا الضَّرْبَ فَصَارَ بِنَاءٌ لَهُ خَاصًّا، كَمَا أَنَّ هَذَا بِنَاءٌ خَاصٌّ لِلتَّكْثِيرِ».

در این عبارت، سیبویه معنای وضعی - و به اصطلاح موضوع له - وزن تفعیل را تکثیر می‌داند لیکن منافاتی ندارد که گاهی برای غیر تکثیر هم به کار رود؛ همچنان که وزن «فَعَلَةُ» مانند «جِلْسَةُ» وضع نوعی‌اش برای دلالت بر نوع نشستن است، ولی گاهی با قرینه، در معنای دیگر مانند مطلق جلوس به کار می‌رود. همین طور کاربرد هر واژه یا هیئت یا ترکیب دیگری در معانی مجازی، که منافاتی با وجود معنای وضعی و حقیقی ندارد. هم‌چنین جمله شرطیه «لَمَّا أُرِدْتَ التَّكْثِيرَ بِنَيْتِ الْمَصْدَرِ عَلَى هَذَا كَمَا بِنَيْتِ فَعَلْتُ عَلَى فَعَلْتُ» نشان از قیاسی بودن باب تفعیل برای افاده تکثیر دارد.

ب. و یا با تلمیحی روشن به عبارت سیبویه، نشان از معنای یاد شده دارد. نمونه‌اش، عبارت

ابن منظور است که «تلعب» را صیغه دال بر تکثیر مصدر می‌شمارد و آن را تشبیه می‌کند بر «فعل» در فعل به حسب غالب؛ سپس برای گفتارش به گفتار سیبویه و ازهری استناد می‌کند: «قال سیبویه: هذا باب ما تكثر فيه المصدر من فعلت ... وقال الأزهري ...» (لسان العرب، ج ۱، ص ۷۳۹).

ج. و یا با اشاره روشن، نشان از همین معنای یاد شده دارد؛ مانند عبارات کسانی چون: ابن سکیت، سکاک، ابن حاجب، نجم الأئمة شیخ رضی، نظام، تفتازانی و جز اینان که معنای غالبی باب تفعیل را تکثیر و مبالغه می‌دانند. برای نمونه گزیده عبارت ابن سکیت را بخوانید: «تأتی فعلت بمعنی التکثیر من الفعل ... و قد تأتی فعلت و لا یراد التکثیر ...» (اصلاح المنطق، ص ۱۴۴ و ۱۴۵).

با این که باب تفعیل برای معانی متعدّد دیگری نیز می‌آید، این سکیت با تقسیمی دو گانه اصل را بر معنای تکثیر گذارده، می‌گوید: «و قد تأتی فعلت و لا یراد التکثیر». این سخن ابن سکیت همانند بیان لغویان دیگر حاکی است که معنای دیگر باب در طول معنای تکثیر هستند، نه در عرض آن. علاوه تمثیل به «ضعفته» و «بعدته»، با این که ماده ضعف و بعد لازم اند، نشان می‌دهد که معنای تعدیه به باب تفعیل مانع از دلالتش بر تکثیر نمی‌گردد. آن چه این برداشت را قطعی می‌نماید، عبارت پیشین از گفتار ابو الفتح ابن جنی است.

د. و یا در خلال شرح غریب، با تطبیق معنای وضعی یادشده از هیئت باب تفعیل بر موارد کاربرد در آیات و احادیث، به شرح آنها می‌پردازند؛ مانند عبارات پیشین از کسانی چون: زجاج، نحاس، ابوحیان، فیومی و ابوهلال.

ه. در عبارات ادیبانی چند، از معنای باب تفعیل یعنی تکثیر، با لحاظ خصوصیات موارد کاربرد، با تعبیری چون «تدریج» یاد شده است؛ وجه دلالتش بر معنای تکثیر و برگشت آن به بند «د» از بحث ذیل نمایان می‌گردد.

۲. انطباق معنای وضعی باب تفعیل بر نزول تدریجی قرآن

در عبارات برخی ادیبان یاد شده (سیبویه، راغب، زمخشری، ابن اثیر و ...)، در مقام تفسیر و شرح برخی متون آیات و احادیث، از معنای باب به تعبیری چون «تدریج»، «تکریر» و «تشدید» یاد می‌شود که ممکن است برخی این تفاوت را در تعبیر حاکی از تفاوت در دیدگاه بشمارند، لیکن این پندار بسی سست و ناستوار است؛ زیرا ادیبان مورد اشاره، این معنا را در مقام تطبیق معنای باب تفعیل بر موارد کاربرد آن، ذکر می‌نمایند نه در مقام بحث کلی از معنای باب. طبیعی است که هر واژه یا هیئتی در موارد کاربردش، متأثر از ویژگی‌های موارد استعمال، ممکن است ضمایم

معنایی پیدا کند که از آن به تعدد دلالات یاد می‌شود. باب تفعیل دلالت بر تکثیر حصول فعل در زمان‌های متعدّد دارد؛ حال اگر متعلّق فعل، امر واحدی باشد، این تکثیر به نحو تکرار خواهد بود؛ همچنان که اگر متعلّق فعل اجزای متعدّدی دارد که هم‌زمان تحقّق نمی‌یابند، به ناچار این تکثیر به تدریج و رفته رفته تحقّق می‌یابد. همین طور معنای مبالغه و تشدید. این سخن در مبحث ذیل بیشتر روشن می‌گردد:

۳. تکثیر فعل یا تکثیر متعلّقات آن

تا بدین جا معلوم شد که باب تفعیل برای تکثیر فعل است. و چون اصل فعل دلالت بر حدوث دارد، ضمیمه شدن هیئت تفعیل، مفید تکثیر همان معنای حدوثی است؛ مگر آن که قرینه‌ای بر خلاف مقتضای این اصل اولی دلالت کند و یا علاوه بر معنای وضعی فعل، چیزی از ضمایم معنایی را نیز بدان پیوسته سازد. مثلاً باب تفعیل در معنا و موردی به کار رود که نه فعل و نه متعلّقش تکررپذیر نباشند؛ چنان که در سخن حریری ملاحظه نمودید.

با این بیان، پاسخ یکی از ایرادهای علامه آقا مصطفی خمینی در این باره روشن می‌شود که می‌گفت: «در مواردی هم که اجمالاً باب تفعیل در معنای تکثیر به کار می‌رود، همین قدر کافی است که کثرتی در کاربرد فعل لحاظ گردد، خواه در فاعل باشد یا مفعول؛ دیگر لزومی ندارد که تکثیر در فعل هم ملحوظ باشد. از همین جا بر ابو حیان اشکال می‌کند که او برای نفی دلالت تنزیل بر تدریج می‌توانست، به فقدان ملازمه بین تکثیر مفعول و تکثیر فعل و عمل نزول تمسک کند».

ابو حیان به اصطلاحات لغت و ادب آگاه‌تر از آن بود که از معنای اصطلاحی و چشم‌انداز مورد تسالم در این اصطلاح غفلت ورزد. تشدید و تکریر در هیئت باب تفعیل خود اقتضای تکثیر فعل را نیز دارد. از این رو، مورد کاربرد باب تفعیل اگر قابل انطباق بر معنای تکثیر فعل باشد، معمولاً کلام ظهور در تکثیر فعل دارد مگر آن که قراین و شواهد دلالت بر تکثیر، در فاعل یا مفعول هم داشته باشد - مثل مورد بحث ما - و یا قراین، کلام را از دلالت بر تکثیر فعل به تکثیر فاعل یا مفعول برگردانند؛ همچنان که اگر قراین اقتضای عدم دلالت کلام بر اصل تکثیر را هم داشته باشد. برای نمایان تر شدن سخن، گزیده‌هایی از عبارات یادشده جمعی از پیشوایان ادب تازی را در متن و پی‌نوشت ذکر می‌نماییم:

سیبویه: «إذا أردت كثرة العمل قلت: كسرتُه ...»؛ ابن سکیت: «فَعَلْتُ بِمَعْنَى التَّكْثِيرِ مِنَ الْفِعْلِ»؛ نظام: «فَعَلَ لِلتَّكْثِيرِ غَالِبًا وَ ذَلِكَ قَدْ يَكُونُ فِي الْمَفْعُولِ ... وَ قَدْ يَكُونُ فِي الْفِعْلِ نَفْسَهُ ... وَ

قد يكون في الفاعل ... و يلزم في جميع الصور التكرير في الفعل»^۱.

وضوح این عبارات و توضیحات پیشین، ما را از توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌سازد. بر پایه این بیان، قرآن که حقیقتی واحد و دارای اجزا و سور و آیات فراوانی است، تکثیر در نزول آن به صورت تدریج خواهد بود. البته اگر کسی مدعی تکرر نزول جمعی و احیاناً تدریجی قرآن و یا نزول اجمالی در عین تفصیل قرآن بشود، و شواهدی چون کاربرد تنزیل در مواردی از نزول مجموعی قرآن و همین طور کلام امام سجّاد علیه السلام (و وحياً أنزلته علی نبیک محمد صلواتک علیه و آله تنزیلاً) را گواه سخنش بشمارد، نمی‌توان با شتاب‌زدگی در داوری، آن را نفی نمود؛ لیکن چون بحثی خارج از موضوع و محدوده این مقاله است، مجال و مقالی دیگر می‌طلبد.

۴. نسبت معنای وضعی باب افعال با نزول دفعی قرآن

از عبارات ادیبان پیشین به صراحت یا ظهور اطلاق اطلاقی نمایان شد که باب دلالت بر هیچ یک از جهات: دفعی یا تدریجی، وحدت یا کثرت فعل، ندارد. اینک این پرسش پدید می‌آید که آیا برای احراز دلالت «انزال» بر نزول دفعی، راهی هست؟

پاسخ: هر چند وضع باب افعال برای معنایی اعم از جهات دفعی یا تدریجی و مانند این‌هاست، لیکن کثرت کاربرد «انزل» و سایر مشتقات باب، با قرینه مقابله، یا تقارن ترکیبی^۲ با «نزل» و مشتقات آن، انزال را در معنای مقابل تکثیر و تدریج نزول قرار داده است؛ زیرا کاربرد متنوع مشتقات «انزال» و «تنزیل» در قرآن از یک سو، و در مواردی کاربرد متقابل «انزل» و «نزل» از سوی دیگر، و دلالت وضعی باب تفعیل بر تنزیل و نزول تدریجی از سوی سوم، انزال را ظاهر در معنای مقابل تدریج می‌گرداند. وجود روایات و رأی صحابه و تابعان و قرآء قرآن، شاهد این ظهور است.

ممکن است کسی در باره «نسبت معنای وضعی باب افعال با نزول دفعی قرآن» دچار این پندار گردد که:

– وضع هیئت باب افعال – بویژه با تناسب آوایی وزن این باب و همزه قطع آن – برای حدوث دفعی فعل.

– یا وضع خصوص مادّه «نزل» در هیئت باب افعال برای نزول دفعی.

۱. نیز ابن جنی: «فعلٌ للتکثیر غالباً ... فصورته تفید ... تکثیر الفعل»؛ «رُكُوسًا مَثَلٌ وَجِهَ ذَلِكَ أَنَّهُ شَيْءٌ بَعْدَ شَيْءٍ، فَلَاقَ بِهِ لَفْظُ التَّكْثِيرِ وَ التَّكْرِيرِ». ابن سیده: «إِذَا أُرِدَتْ كَثْرَةُ الْعَمَلِ قُلْتُ: كَسَرْتُهُ وَ ... هَذَا تَحْلِيلُ أَبِي عَلِيٍّ وَأَبِي سَعِيدٍ؛ أَبُو هَالِلٍ عَسْكَرِي: «التَّجْرِيْبُ هُوَ تَكَرُّرُ الْاِخْتِيَارِ وَ الْاِكْتِنَارِ مِنْهُ؛ وَ يَدُلُّ عَلَى هَذَا أَنَّ التَّفْعِيلَ هُوَ لِلْمِبَالِغَةِ وَ التَّكْرِيرِ ... فَرَقَ الشَّعْرَ فَرَقًا، بِالتَّخْفِيفِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُ فَرَقَتَيْنِ وَ لَمْ يَتَكَرَّرْ فَعَلَهُ فِيهِ» (الفروق اللغوية، ص ۴۰۲ ر ۱۶۰۸).

۲. مانند: آیات ۳ و ۴ سورة آل عمران؛ الصحيفة السجادية، ص ۱۷۶ - ۱۸۲.

لیکن هیچ يك از این دو احتمال قابل اعتماد نیست؛ زیرا معنای اصلی و غالبی باب افعال تعدیه است، بدون ویژگی دفعی و مانند آن. ماده «نزل» هم در هیئت افعال، وضع شخصی و خاص در معنای دفعی ندارد، به دلیل عدم تبادر و اطراد؛ و دست کم تبادر و اطراد آن ثابت نیست. اما سخن از مقتضای ویژگی آوایی، هر چند وجود ائتلاف معنوی (یعنی انسجام میان الفاظ و معانی و تناسب) بین بسیاری از مواد و هیئات و معانی آنها به کلی قابل نفی نیست، بلکه آن را در لغت عرب امری وجدانی می‌دانیم، لیکن اولاً این انسجام و ائتلاف معنوی، عام و کلی نیست، افزون بر این، تناسب آوایی تنها بستری است غیر ضروری برای وضع که نسبتش با وضع، عام و خاص من وجه است. پس تا لفظ در ازای معنا وضع نشود، دلالت وضعی حاصل نمی‌شود.

۵. مشکل برخی کاربردهای انزال و تنزیل

روشن شد که مبنای لغوی فرق نهادن میان مفاد انزال و تنزیل، استوارتر از آن است که بتوان در آن مناقشه کرد. لیکن اصلی‌ترین جهتی که برخی را واداشت که در درستی این مبنا تشکیک کنند، مشکل کاربرد قرآنی و روایی هر يك از «انزال» و «تنزیل» در هر يك از معنای دفعی و تدریجی است.

پاسخ این مسئله نیز در کلام سیبویه، ابو علی، ابن سیده و دیگر اعظام ادب و در توضیحات ما در ذیل کلام آنان گذشت و چکیده‌اش بدین صورت است:

۱. کاربرد انزال در معنای دفعی یا اعم از دفعی و تدریجی مشکلی ندارد؛ زیرا چنان که گذشت، مفاد باب انزال برای معنایی اعم - به نحو لا بشرط - وضع شده است. پس در هر يك از این معنای که به کار رود، در معنای حقیقی خود به کار رفته است. بلی تقارن ترکیبی انزال با تنزیل یا تقابل با آن، به عنوان قرینه می‌تواند «انزال» را ناظر به نزول دفعی سازد.

۲. اگر توانستیم با تطفن به ژرفای برخی متشابهات و ارجاع آنها به محکّمات، هر يك از موارد کاربرد واژگان مزبور را بر معنای اصلی‌اش حمل نماییم، طبیعی است که از مبنای تبیین شده در این بحث پیروی می‌کنیم. اگر در مواردی نتوانستیم، آیات و روایات مزبور را بر معنای حقیقی آنها حمل نماییم، و ظهور در معنای دیگری داشته باشد، در مقام اثبات همان قرآینی را که مدعیان در نفی دلالت تنزیل بر تدریج بدان تمسک می‌جویند، به عنوان قراین بر استعمال لفظ در معنای مجازی‌اش می‌شماریم؛ مانند هر کاربرد مجازی دیگر.

۳. همان گونه که قرآن در سایر مباحث معارفی و قرآن‌شناختی خود، افق‌های ناگشوده بسیار دارد و باید با پژوهش و فراهم آوردن مقدمات فهم، بدان‌ها معرفت یافت؛ در زمینه ماهیت و

مراتب نزول دفعی و تدریجی و احکام و تفصیل قرآن و این که هر يك از گونه‌های نزول با چه ویژگی‌هایی بوده و با طی چه مراتب و مراحل تنزل یافته و یا در مراحل تنزل از مقام امّ الكتاب - به تناسب عالم و ظرف نزولش - در چه جامه و قالبی تمثّل یافته است؛ همه این‌ها پرسش‌هایی است که در مسیر پژوهش نباید از نظر دور داشت.

۴. نه با اخلاق علمی و نه با مقتضای گستره و ژرفای قرآن می‌سازد که در برخورد با مسئله فرق بین مفاد انزال و تنزیل به محض برخورد با برخی معضلات و موارد استعمال سؤال‌برانگیز و نکته‌دار قرآنی، با سهل‌انگاری و شتاب‌زدگی و انکار آن، صورت مسئله را پاک نماییم و خود را در جهل مرکب نگه داریم؛ بویژه با وجود روایات متعدّد و اخبار وارده از جمعی از صحابه و تابعان که چنین مطلبی را یا از سنت گرفتند و یا از ظهور لغوی تنزیل و تفاوتش با انزال، در عصر نزدیک به زمان نزول قرآن، بدین نتیجه مشترک رسیدند.

۶. تصحیح برداشتی از چند منبع لغوی

مایه شگفتی است که برخی پژوهش‌گران قرآنی - به رغم اعتراف به مراتب فضلشان - با برداشتی نا استوار از عبارات صحاح، قاموس، مصباح و لسان‌العرب پنداشتند «که از نگاه واژه‌شناسان و ادیبان عرب این تفاوت در معنای انزال و تنزیل سخن استواری نیست!» (ر. ک: آفاق تفسیر، ص ۲۳۸). حال آن که با نقل عبارات این چهار تن، اعتقاد راسخشان به مبناي یاد شده را به روشنی دریافتید. تنها در این جا چند نکته را می‌افزاییم:

الف. پژوهش در لغت و کتب مربوط، باید با عنایت به اصول و مبانی فقه اللغة و قواعد قیاسی و اطّرادی آن همراه باشد؛ زیرا معمولاً لغویان برای پرهیز از اطناب، تنها تعهد به ذکر جهات سماعی دارند و نکات قیاسی و اطّرادی را به وضوحشان و به دانش‌هایی چون صرف و نحو و می‌نهند، و حدّ اکثر به ذکر در برخی موارد بسنده می‌کنند.

ب. بنا بر این وقتی می‌گویند: «نَزَلَهُ» و «أَنْزَلَهُ» و «اسْتَنْزَلَهُ» به يك معناست، و یا «نَزَلَهُمْ» و «بِهِمْ» و «عَلَيْهِمْ» را به «حَلَّ» تفسیر می‌کنند، مقصود ترادف کلی نیست، بلکه مقصود ترادف نسبی و هم‌معنایی آن‌ها در اصل تعدیه است. امّا خصایص هر يك از گونه‌ها یا باب‌ها محفوظ است و هر یک تفاوت‌های جزئی و روشنی نسبت به دیگری دارد.

ج. از دیگر شواهد سخن ما تفسیر «تَنْزَلَ» - در کلام فیروز آبادی و جوهری و ابن منظور - به «نَزَلَ فِي مَهَلَةٍ» است؛ با این که «تَنْزَلَ» مطاوعه «نَزَلَ» است. به همین جهت زبیدی در شرح این مقطع از کلام فیروز آبادی می‌گوید: «و كأنه رام به الفرق بینة و بین أنزل...» (الکلیات، ج ۱، ص ۱۹۶؛ ابو البقاء می‌گوید: التّنزّل: النزول علی مهل، لآنه مطاوع نزل).

د. تکرر عبارات هر يك از این چهار تن و دیگر لغویان با مضامینی چون: «جَهَّزْتُ عَلَيْهِ»

بالتثقیل للتکثیر و المبالغة، «تکسر و کسرتّه، شدّد للتکثیر و المبالغة»، «خدّشه، شدّد للمبالغة و للكثرة» (ر. ک: المصباح المنیر؛ ص ۱۱۳؛ الصحاح، ج ۲، ص ۸۰۵؛ لسان العرب، ج ۶، ص ۲۹۳) دیدگاه آنان را به وضوح نشان می‌دهد.

۷. مؤیدات روایی نظریه

برای تقویت و تحکیم مبنای ادبی یادشده و نمایان تر شدن نظریه «فرق بین انزال و تنزیل»، اشاره به برخی احادیث مربوط خالی از لطف نیست:

۱. کلینی و صدوق با اسناد خود، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام :

سألته عن قول الله - عزّ و جلّ - «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» و إنما انزل في عشرين سنة، بين أوله و آخره؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة (نقل صدوق با اختلافاتی جزئی در لفظ که با الكافي و تفسیر عیاشی دارد تا این جاست: /الأمالی، ص ۱۱۹، ح ۱۰۶) ثم قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: نزلت صحف إبراهيم في أول ليلة من شهر رمضان و انزلت التوراة لست مضين من شهر رمضان و انزل الانجيل لثلاث عشرة ليلة خلت من شهر رمضان و انزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان و انزل القرآن في ثلاث وعشرين من شهر رمضان» (الكافي، ج ۲، ص ۶۲۸، ح ۶ با اسنادش از حفص؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۸۴، با ارسال از آن حضرت).

۲. علی بن ابراهیم، با ارسال ولی با عبارتی حاکی از احراز:

سئل الصادق عليه السلام عن "شهر رمضان ... الذي أنزل فيه القرآن"، كيف كان، و إنما أنزل في طول عشرين سنة؟ فقال: «إنه نزل جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل من البيت المعمور إلى النبي صلى الله عليه وآله في طول عشرين سنة» (تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۶، نیز بدون اسناد به معصوم در: ج ۲، ص ۲۹۰ و ۴۳۱).

۳. مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام :

يا مفضل، إن القرآن نزل في ثلاث و عشرين سنة، و الله يقول: "شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن" (بقره / ۱۸۵) و قال: "إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين * فيها يفرق كل أمر حكيم * أمراً من عندنا إنا كنا مرسلين (دخان / ۳ - ۵) و قال: "لولا نزل عليه القرآن جملة و حدة كذ لك لنتيت بهي فؤادك (فرقان / ۳۲). قال المفضل: يا مولاي، فهذا تنزيله الذي ذكره الله في كتابه، و كيف ظهر الوحي في ثلاث و عشرين سنة؟ قال: «نعم يا مفضل، أعطاه الله القرآن في شهر رمضان و كان لا يبلغه إلا في وقت استحراق الخطاب، و لا يؤدّيه إلا في وقت أمر و نهى،

فهبط جبرئیل - علیه السلام - بالوحی فبلغ ما یؤمر به و قوله: "لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ" (قیامت / ۱۶). فقال المفضل: أشهد أنکم من علم الله علمتم، و بقدرته قدرتم، و بحکمه نطقتم و بأمره تعملون (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۸، به نقل از العیبه نعمانی).

۴. کلینی و صدوق، با اسناد خود از عمر ابن اذینه، از فضیل، زراره و محمد بن مسلم، عن حمران:

أنه سأل أبا جعفر عليه السلام عن قول الله - عزّ و جلّ - "إنا أنزلناه في ليلة القدر". قال: «نعم، هي ليلة القدر و هي في كل سنة في شهر رمضان في العشر الاواخر، فلم ينزل القرآن إلا في ليلة القدر. قال الله - عزّ و جلّ - فيها يفرق كل أمر حكيم». قال يقدر في ليلة القدر كل شيء يكون في تلك السنة إلى مثلها من قابل...» (ثواب الأعمال، ص ۶۷).

۵. کلینی با اسنادش از امام صادق عليه السلام :

قال: كان على بن الحسين عليه السلام يقول: "إنا أنزلناه في ليلة القدر" صدق الله - عزّ و جلّ - أنزل الله القرآن في ليلة القدر... إن محمداً حين يموت، يقول أهل الخلاف لأمر الله - عزّ و جلّ - : مضت ليلة القدر مع رسول الله صلى الله عليه وآله فهذه فتنة أصابتهم خاصة، و بها ارتدوا على أعقابهم، لأنه إن قالوا: لم تذهب، فلا بد أن يكون لله - عزّ و جلّ - فيها أمر، و إذا أقرّوا بالأمر لم يكن له من صاحب بدّ (الكافي، ج ۱، ص ۲۴۸، ح ۴؛ تأويل الآيات، ج ۲، ص ۸۲۲، ح ۱۱؛ نور الثقلين، ج ۵، ص ۶۲۰، ح ۳۸، ص ۶۳۱، ح ۸۹، ص ۶۳۵، ح ۹۸ و ص ۶۴۱، ح ۱۱۵).

۶. شیخ طوسی در تفسیر التبیان، ذیل آیه ۱۸۵ سورة بقره:

قوله «أنزل فيه القرآن» قيل في معناه قولان: أحدهما قال ابن عباس و سعيد بن جبیر و الحسن: إن الله تعالى أنزل جميع القرآن في ليلة القدر إلى السماء الدنيا، ثم أنزل على النبي صلى الله عليه وآله بعد ذلك نجوماً. و هو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام (التبيان، ج ۲، ص ۱۲۱).

۷. حدیث صحیفه سجّادیه که گزیده‌اش در درآمد مقاله گذشت.

فصل سه: شبهات و مناقشات در مبنای لغوی مسئله

نظر به گردآوری و نقل متون روشن از گفتار ستارگان ادب تازی، بویژه ادیبان ممتاز کهن، و اثبات انکارنشده مبنای ادبی فرق بین تنزیل و انزال، برای نمایان شدن میزان قوت و ضعف

شبهات و مناقشات مطرح در این قاعده، به نقل آن‌ها و پاسخ‌اشاری و ارجاع به وجه تفصیلی در مباحث پیشین، بسنده می‌کنیم.

در بیان وجه مناقشه، تقریرات مختلفی رسیده است (ر. ک: مسائل الرازی، ص ۲۶: مباحث البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۵۹۵؛ حقائق هامة حول القرآن الکریم، ص ۱۹۵: آفاق تفسیر، ص ۲۳۸) اما هیچ یک از آن شبهات را به جامعیت، قوت و دقت فنی گفتار علامه مدقق آقا سید مصطفی خمینی نیافتیم. لیکن اصل و عمده اشکال در مبنای لغوی مسئله فرق نهادن بین مفاد «نَزَلَ» و «نَزَل»، برگرفته از ابو حیان است؛ البته - با عنایت به ثابت شدن تسالم قداماً بر مبنای وضع باب تفعیل برای تکثیر - ابوحیان ادیب‌تر از آن بود که در اصل این مبنا تردید نماید؛ بلکه اشکال وی در جزئیات این مبنا و نیز در چگونگی تطبیق آن بر نزول قرآن بود؛ خصوصاً با عنایت به این که قرآن در مواردی خود، انزال را در نزول تدریجی و تنزیل را ظاهراً در نزول دفعی به کار برده است. مناقشه ابوحیان از یک سو و قصور برخی در تمیز معنای حقیقی باب‌های افعال و تفعیل از کاربردهای مجازی آن و تعیین جایگاه هر یک، از سوی دیگر، آنان را واداشت که در اصل مبنای ادبی مسئله مناقشه کنند!

به هر حال نخست به گزارش و ارزیابی شبهه ابوحیان و سپس مناقشه علامه مصطفی خمینی می‌پردازیم:

شبهه ابوحیان و پاسخ آن

نخست آن چه از عبارت او را که می‌تواند در تقریر رأی وی مؤثر باشد، می‌آوریم:

این چیزی که زمخشری بدان پایبند است در تشدید عین کلمه، در «نَزَلَ» همانی است که از آن به تکثیر و افاده کثرت تعبیر می‌گردد؛ بدین معنا که پی در پی و مکرر انجام می‌شود. لیکن زمخشری توجه نمود که این غلبه کاربرد تفعیل در تکثیر، مربوط به جایی است که پیش از تضعیف عین، متعدی باشد، حال آن که نزلنا پیش از تضعیف عین متعدی نبود. پس تعدی مستفاد از تضعیف عین، نشان از این دارد که تضعیف برای نقل و تعدیه است نه برای تکثیر؛ وگرنه اگر برای تکثیر بود، بر فعل لازم داخل می‌شد و همچنان لازم باقی می‌ماند. افزون بر این، اگر تشدید در «نَزَلَ» مفید تدریج بود، جمله «لو لا نَزَلَ علیه القرآن جملة واحدة» نیازمند تأویل بود (البحر المحیط، ج ۱، ص ۲۴۴).

پاسخ: منشأ خلط ابوحیان پوشیده نیست؛ زیرا می‌بیند، ادیبان کهن برای بیان دلالت باب تفعیل بر تکثیر، غالباً مثال‌هایی می‌آورند که باب تفعیل آن‌ها همانند ثلاثی مجردشان لازم اند؛ علاوه آنان برای باب تفعیل معانی متعددی بر می‌شمارند، گاهی هم این معانی را با «أو» به هم عطف می‌کنند. از این رو، این پنداشت که «معانی متعدّد مطلقاً قابل جمع نیستند، پس هرگاه تفعیل

مفید تعدیه باشد مفید تکثیر نخواهد بود!» درست نخواهد بود.

از قراین نادرستی این پندار:

الف. برای دفع این پندار کافی است به مثال‌هایی که ناظر به تکثیر و از موادی اند که ثلاثی مجرد و تفعیل آن‌ها هر دو لازم یا هر دو در تعدی همسان اند، توجه شود. هم‌چنین ادیبانی چون سیبویه، ابوالحسن اخفش، ابو علی فارسی، أبو عمرو، ابن سیده، نحاس، ابن قتیبه، ابو العباس مبرد، ابو هلال عسکری، جوهری، ابن منظور، فیروزآبادی، راغب، و فیومی، نه خود تنبیهی بر شذوذ و استثنایی بودن آن‌ها داده‌اند و نه دیگران در مقام شرح مقالشان توجهی بدین نکته داده‌اند.

نمونه‌های مثال‌های مغایر با پندار ابوحیان: مَوَّتْ، قَوَّمَتْ، كَثَّرَتْ، قَلَّلَتْ، جَوَّدَتْ، نَزَلَتْ، و لَا تُصَعَّرُ، اُدِّنْ، التَّجْرِيْبِ، رَوَّاتٌ، ضَرَمَتْهَا، صَلَّبَ، عَبَسَ، قَرَصَ، اُدْبَ، تَكْرِيْمِ، لَيْبَطُنَّ، يَثْبُتُ، ضَعْفَتْهُ، نَعْمَتُهُ، عَلَّمَهُ، طَهَّرَ، بَرَزَ، جَوَّلَ، سَارَ». اما این که در غالب مثال‌ها، ادیبان به تکثیر، و هم‌سانی وضعیت لزوم و تعدی ثلاثی مجرد و باب تفعیل آن‌ها اشاره می‌کنند، برای روشن‌تر نمایاندن مطلب است؛ زیرا وقتی جهت دیگری در باب تفعیل آن‌ها متصور نباشد، معنای مورد ادعا نمایان‌تر می‌گردد.

ب. ادیبان کهن، تکثیر را معنای غالبی تفعیل می‌دانند؛ حال اگر تنوع معانی باب تفعیل به نحو منع جمع می‌بود، بدون تردید معانی بر شمرده در مقابل تکثیر،^۱ جایی برای غلبه معنای تکثیر باقی نمی‌گذاشت؛ بویژه با عنایت به این که کثرت استعمال باب تفعیل در تعدیه نیز خالی از غلبه نیست؛ زیرا به حدی است که در قیاسی بودن آن میان نحویان بحث است. با این که دیدیم، عده‌ای از عالمان سترگ ادبیات عرب، در شمارش معانی باب تفعیل، از بیانی دو گانه بهره می‌گیرند و اصل را بر معنای تکثیر می‌گذارد.^۲

ج. اساس ویژگی آوایی باب تفعیل و تشدید عین الفعل آن، با معنای تکثیر و تکریر تناسب دارد. کثرت و غلبه کاربرد این هیئت برای چنین معنایی، مؤونه چندان برای وضع و اختصاص یافتن این هیئت برای معنای تکثیر نمی‌طلبد. طبیعی است که کثرت استعمال در مدتی اندک، چنان علقه و پیوندی میان این هیئت و معنای تکثیر ایجاد کند و این معنا را برای اذهان اهل گویش تازی مانوس گرداند که از شنیدن واژگانی با این هیئت بی‌درنگ منتقل به معنای تکثیر و تدریج گردند، مگر آن که قرینه‌ای بر خلاف آن نصب گردد، مانند کاربرد در معنایی که کثرت و تکرر بر نمی‌دارد.

۱. یعنی تعدیه و سلب، نسبت دادن مفعول به مبدأ فعل، تدریج، ترتیب، ضد باب افعال، معنای ثلاثی مجرد و ازاله مبدأ.
۲. مثلاً ابن سکیت می‌گوید: «فَعَلْتُ بِمَعْنَى التَّكْثِيرِ مِنَ الْفِعْلِ ... وَ قَدْ تَأْتِي فَعَلْتُ وَ لَا يَرَادُ التَّكْثِيرُ». نیز به گفتار تفنّازانی، ابن حاجب، نجم الاثمه، نظام و ... رجوع شود.

مناقشات علامه آقا مصطفی خمینی

چکیده سخن او را از دو مقطع گفتارش بدین شکل منعکس می‌سازیم:
 يك. ادعای فرق میان انزال و تنزیل، خلط بین معنای اصطلاحی و لغوی انزال و تنزیل است؛ زیرا وضع هیئات نوعی است، نه شخصی، مگر در موارد استثنایی. در کاربرد قرآنی، بعید نیست معنای اصطلاحی تنزیل همان نزول تدریجی و انزال اعم از دفعی و تدریجی باشد. لیکن تصدیق این معنا نیاز به تدبّر تام و کند و کاوی کامل دارد. علاوه درست است که هیئت باب تفعیل گاهی برای افاده معنای تکثیر فعل می‌آید، پس امکان بین تنزیل و انزال از این جهت، هست؛ لیکن احتمال تنها کافی نیست. همچنان که هیئت باب افعال نیز گاهی به معنای مبالغه می‌آید، و مبالغه نیز همانند تکثیر است.^۱

دو. ماده «نزل» لازم است، و تعدی آن یا به همزه باب افعال است، یا به تضعیف باب تفعیل، یا با حرف تعدیه. اما ادعای این که انزال همان نزول دفعی و تنزیل نزول تدریجی است، یا سخن زمخشری (تنزیل، تدریجی و انزال، اعم از آن است)، گفتاری بیرون از مرز لغت و تصریحات لغت‌شناسان هستند. افزون بر این، هر چند معنای «قَطَعْتُ الحَبْلَ» مثلاً این است که آن را به قطعات زیادی در آوردم، لیکن لازم نمی‌آید که کار تقطیع و پاره نمودن نیز زیاد باشد، چون ممکن است، قطعات زیاد يك باره نیز حاصل شود. از همین رو، اشکال کار ابوحیان در کتاب بحر نیز عیان می‌شود؛ زیرا معنای تکثیر نزد او به جایی که فعل خود متعدی باشد اختصاص دارد. در این صورت، وقتی تشدید باب تفعیل بر آن داخل شد، دلالت بر تکثیر می‌نماید، مثل: جَرَحْتُ زُبْدًا. اما در مثل واژه نزول که لازم است، چنین دلالتی ندارد؛ حال آن که می‌دانید، دلالت تنزیل بر تکثیر به معنای نزول تدریجی سوره‌ها و آیات نیست، بلکه بر لحاظ جدایی میان آن‌ها دلالت

۱. «اشتهر بین جماعة توهم اختلاف هیئة الإنزال و التنزیل بحسب المعنى فى مادة النزول، فقالوا: التنزیل تدریجی، و الإنزال دفعی، هكذا عن أكثر الحواشی الكشافية و البیضاویة. انتهى. و هذا و كل ما كان من هذا القبيل من الأقاویل ناشی من الخلط بین المعانی اللغویة و الاصطلاحیة؛ و ما هو المعنى اللغوی هنا واحد، لأنّ الوضع فى الهیئات نوعی إلا ما شذّ. و أما ما هو المعنى الاصطلاحی فلا یبعد دعوی: أنّ التنزیل فى الكتاب الإلهی يكون فى مورد یشیر إلى إنزاله متفرقاً منجماً، و الإنزال اعم. هكذا عن الراغب و القاموس و غیرهما. فقولہ تعالی "لولا نزلت سورة" و قوله تعالی "فإذا أنزلت سورة محكمة" فإنما ذکر فى الأوّل نَزَلَ و فى الثانى أنزل، تنبیهاً على أنّ المناقین یقترحون أن ینزل شيئاً فشيئاً من الحثّ على القتال لیبتلوه، و إذا أمروا بذلك دفعة واحدة، تحاشوا عنه فلم یفعلوه، فهم یقترحون الكثير و لا یفون إلا بالقلیل. هذا! ولكن الوثوق بالفرق المزبور یحتاج إلى التدبّر التام و التفحص الكامل، حتّى یتبین الاصطلاح الخاصّ من الكتاب الإلهی. و أمّا أنّ هیئة باب التفعیل قد یجىء للتکثیر، فهو کلام متین لا دلیل على بطلانه، فیکون بین التنزیل و الإنزال إمكان الفرق من هذه الجهة، و مجرد الإمكان لا یکفى. كما أنّ هیئة باب الأفعال قد تجىء للمبالغة، و هی فى حدّ التکثیر، فمثال الأوّل: قَطَعْتُ الحَبْلَ، أى جعلته قطعاً كثيرة، و مثال الثانى: أشغلته، أى بالفت فى شغله» (تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۶).

دارد؛ این فصل و جدایی می‌تواند با (هر چیزی از جمله با) بسمله و مانند آن باشد.^۱
بخش اخیر گفتار وی قدری ابهام دارد که در بحث «تکثیر فعل یا تکثیر متعلقات آن» در فصل دوم، هم مقصودشان و هم پاسخ آن روشن شد.

پاسخ: با اعتراف به فضل و قوت ایشان در علم اصول، در این مبحث - که بحثی لغوی و زبان‌شناختی است - به جای بحث با ساز و کار ادبی، صرفاً با طرح احتمالاتی عقلی و رویکردی اصولی، با فرض ثابت نشدن مبنای لغوی مسئله به بحث می‌پردازند. عمده مشکل ایشان عدم تتبع کافی در گفتار لغویان برای دریافت جایگاه دلالت باب تفعیل بر معنای تکثیر است. حال آن که در پژوهش‌های نقلی، هم نیاز به رعایت اصول و مبانی صحیح در دانش مزبور است، و هم تتبع و گردآوری اطلاعات کافی، تا مواد تحلیل علمی فراهم آید.

پاسخ انکار مبنای ادبی مسئله در گفتار لغت‌شناسان، به تفصیل در فصل یک گذشت و روشن شد که باب تفعیل برای معنای تکثیر وضع شده و استعمال آن برای غیر تکثیر مجاز و نیازمند قرینه است. با این میزان از وضوح مطلب در گفتار این تعداد از لغویان و پیشوایان ادب تازی، آیا می‌توان در وجود مبنای ادبی مسئله تشکیک نمود؟! اما پندار مشروط بودن دلالت تفعیل بر تکثیر به عدم دلالت آن بر تعدیه، پاسخخس در پاسخ از شبهه ابوحنبلان به تفصیل گذشت. هم‌چنین پاسخ مناقشه در برداشت تدریج نزول از تکثیر فعل نزول، در فصل دوم (در دو مبحث: انطباق معنای وضعی باب تفعیل بر نزول تدریجی قرآن؛ تکثیر فعل یا تکثیر متعلقات آن) گذشت.

۱. «هذه المادة لازمة تتعدى تارةً بهمزة باب الإفعال، وأخرى بتضعيف باب التفعيل. و أمّا ما قد يقال: بأنّ الإنزال هو الدفع و التنزيل هو التدرّج، أو قيل - كما عن الزمخشري - بأنّ التنزيل يكون تدرّجياً و الإنزال أعم منه، فهو كلام خارج عن حدّ اللغة و تصريحات اللغويين. و مجرد ذهاب مثل الفيروزآبادي في كتابه البصائر و الراغب في المفردات لا يكفي لكون المسألة لغوية. و لذلك ترى أنّ البحث سري من كتب التفسير إلى الكتب اللغوية. قال في التاج: و فرّق جماعة من أرباب التحقيق بينهما، فقالوا: التنزيل تدرّجی و الإنزال دفعی، كما في أكثر الحواشي الكشافية و البيضاوية؛ و لما ورد استعمال التنزيل في الدفعی زعم أقوام أنّ التفرقة أكثرية و أنّ التنزيل يكون في الدفعی أيضاً، و هو مبسوط في مواضع من عناية القاضی. انتهى. فبالجملة: ما هو الحقّ أنّ اللغة فارغة عن هذا، و ما يظهر من الزمخشري أنّ هيئة باب التفعيل للتكثير، و لازمه التنجيم هنا و النزول تدرّجاً، من الغفلة عن حقيقة الحال، فإنّ قولهم: قطعّ الحبل، ولو كان معناه جعلته قطعاً كثيرة، ولكن لا يستلزم كون القطع كثيراً، لإمكان حصول القطعات الكثيرة مرةً واحدة. و من هنا يظهر ما في بحر ابوحنبلان أيضاً مع تبخّره في فنه، فإنّ التكثير عنده يخصّ بما إذا كان الفعل متعدّياً في ذاته، فإذا دخله التضعيف يدلّ على التكثير، كقولهم: جرّحت زيداً، و لا يأتي في مثل النزول الذي هو لازم، و أنت خبير بأنّ دلالتها على التكثير ليست بمعنى نزول السور و الآيات نجومياً، بل تدلّ على اعتبار الفصل بينها و القطع بين السور بالمسئلة و نحوها. فبالجملة: تحصل أجنبية هذه المسألة عن اللغة و الدلالة الوضعية. مع أنّ لازم ما قيل هو تأويل قوله تعالى "لولا نزل عليه القرآن جملةً واحدة"، كما لا يخفى» (تفسير القرآن الكريم، ج ۴، ص ۴۳۲).

کتاب‌نامه

- أساس البلاغة، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري المعروف بجار الله (ت ۵۳۸ ق)، تحقيق: عبد الرحيم محمود، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۳۸۵ ق.
- إصلاح المنطق، يعقوب بن السكيت الأهوازي (ت ۲۴۳ یا ۲۴۴)، ترتيب و تعليق: محمد حسن بكائي، مشهد: بنياد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- إملاء ما من به الرحمن، أبو البقاء عبد الله بن الحسين بن عبد الله العكبري (۵۳۸ - ۶۱۶ ق)، تصحيح و تحقيق: إبراهيم عطوة عوض، القاهرة: مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ق.
- آفاق تفسير، محمد علي مهدوي‌راد، تهران: نشر هستی نما، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- البحر المحيط، محمد بن يوسف الشهير ب أبي حيان الأندلسي (ت ۷۴۵ ق)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳ ق.
- بصائر ذوی التمييز، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (ت ۸۱۷ ق)، تحقيق: محمد علي النجار، بيروت: المكتبة العلمية.
- التبيان في تفسير القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي المعروف بالشيخ الطوسي (ت ۴۶۰ ق)، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، مكتبة الأمين، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- تفسير القرآن الكريم، محيي الدين محمد بن علي بن محمد بن أحمد الطائي المعروف بابن عربي (ت ۶۳۸ ق)، تصحيح: عبد الوارث محمد علي، بيروت: چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
- تفسير جوامع الجامع، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق: ابو القاسم گرجي، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- الجامع لأحكام القرآن (المعروف بـ تفسير القرطبي)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري (ت ۶۷۱ ق)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ ق.
- حاشية الدسوقي، مصطفى محمد عرفة الدسوقي، مصر: المطبعة الحميدية، ۱۳۵۸.
- حجة القراءات، ابن زنجلة.
- حقائق هامة حول القرآن الكريم، السيد جعفر مرتضى العاملي، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- الخصائص، عثمان بن جني ابوالفتح (ت ۳۹۲ ق)، تحقيق: محمد علي النجار، القاهرة: دار الكتب المصرية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- رسالة قاعدة التجاوز و الفراغ، للسطح ۴ من الدراسات الحوزوية بقم المقدسة، سنة التأليف ۱۳۸۱

- و سنة الدفاع ١٣٨٣، محمد احسانى فر اللنگرودى.
- شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، عبد الله بن عقيل العقيلى الهمدانى المصرى (٧٦٩ - ٦٩٨ ق)، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ١٣٧٤.
- شرح التصريف العزى (المطبوع ضمن جامع المقدمات)، سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى، قم: نشر نويد اسلام.
- شرح النظام على شرح شافية ابن الحاجب، نظام الدين الحسن بن محمد النيسابورى، إخراج و تعليق: على الشمالوى العزى، قم: چاپ اول، ١٤١٢ ق.
- شرح شافية ابن الحاجب، الشيخ الرضى محمد بن الحسن الاسترأبادى المعروف بنجم الأئمة، تحقيق: محمد ند الحسن - محمد الزفزاف - محمد محبى الدين عبد الحميد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٥ ق.
- صحاح اللغة (تاج اللغة و صحاح العربية)، اسماعيل بن حماد الجوهري (ت ٣٩٣ ق)، تحقيق: احمد عبد الغفور عطّار، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٩٩٠ م.
- الصحيفة السجادية الكاملة، تحقيق: على انصاربان، المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية بدمشق، ١٤٠٥ ق.
- غريب الحديث، ابن قتيبة الدينورى أبو محمد عبد الله بن مسلم (ت ٢٧٦ ق)، تحقيق: عبد الله الجبورى، بيروت: دار الكتاب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
- الفائق فى غريب الحديث، محمود بن عمر الزمخشري (ت ٥٨٧ ق)، تحشيه: ابراهيم شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
- القاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادى (ت ٧٢٩ ق)، بيروت: دار الفكر.
- الكتاب، أبو بشر عمرو عثمان بن قنبر الملقب بسبيويه، قم: نشر أدب الحوزة، ١٤٠٤ ق.
- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن عمر الزمخشري، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- الكليات معجم فى المصطلحات و الفروق اللغوية، أبو البقاء أيوب بن موسى الحسينى الكفوى (ت ١٠٩٤ ق)، إعداد: عدنان درويش و محمد المصرى، بيروت: چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
- لسان العرب، ابن منظور (٦٣٠ - ٧١١ ق)، بيروت: دار الفكر - دار صادرف ١٤١٠ ق.
- مجمع البحرين، فخر الدين الطريحي (٩٧٩ - ١٠٨٥ ق)، تحقيق: مؤسسه بعثت، قم، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- المحتسب فى تبين وجوه شواذ القرائات، عثمان بن جنى ابوالفتح (ت ٣٩٢ ق)، القاهرة: ١٣٨٦ ق.
- المحكم و المحيط الأعظم فى اللغة، على بن إسماعيل بن سيدة الاندلسى (ت ٤٥٨ ق)، تحقيق:

- مصطفى السقا و الدكتور حسين نصار، معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية، چاپ اول، ١٣٧٧ ق.
- المخصّص، على بن إسماعيل النحوى معروف به ابن سيدة (ت ٤٥٨ ق)، بيروتك دار إحياء التراث العربى.
- مسائل الرازى.
- المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، أحمد بن محمد بن على المقرئ الفيومى، قم: دار الهجرة، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
- معانى القرآن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن إسماعيل النحوى المعروف بالنحاس (ت ٣٣٨ ق)، تحقيق: محمد على الصابونى، مكّة: مركز إحياء التراث الإسلامى بجامعة أم القرى.
- معجم الفروق اللغوية، ابوهلال العسكرى و السيد عبد الله الجزائرى، قم: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٠١٢ ق.
- معجم تهذيب اللغة، محمد بن احمد ازهرى (٢٨٢ - ٣٧٠)، ترتيب و تحقيق: رياض زكى قاسم، بيروت: دار المعرفة، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
- مغنى اللبيب عن كتب الأعراب، أبو محمد عبد الله بن يوسف بن هشام الأنصارى، تحقيق: مازن المبارك و محمد على حمد الله، بيروت: چاپ پنجم، ١٩٧٩ م.
- مفاتيح الغيب (المعروف بالتفسير الكبير)، فخر الدين محمد بن عمر الرازى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
- مفتاح العلوم، أبو يعقوب يوسف بن أبى بكر محمد بن على السكاكى (ت ٦٢٦ ق)، مصر: مطبعة مصطفى البابى الحلبي و أولاده، ١٣٥٦ ق.
- المفردات فى غريب القرآن، أبو القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الأصفهانى (ت ٥٠٢ ق)، قم: نشر الكتاب، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
- المقتضب، أبو العبّاس محمد بن يزيد المبرّد (٢١٠ - ٢٨٥ ق)، تحقيق: محمد عبد الخالق عزيمة، القاهرة: وزارة الأوقاف، ١٣٩٩ ق.
- مناهج البيان فى تفسير القرآن، محمد باقر الملكى الميانجى، تهران: مؤسسه الطباعة والنشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى، چاپ اول، ١٤١٦ ق.
- المنصف من الكلام على مغنى ابن هشام، تقى الدين أحمد بن محمد الشّمنى، القاهرة: ١٣٠٥ ق، چاپ افست: مكتبة الحوزة لنشر أدب الحوزة.
- النهاية فى غريب الحديث و الأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزرى المعروف بابن الأثير، تحقيق: باهر أحمد الزاوى، قم: مؤسسه إسماعيليان، چاپ چهارم، ١٣٦٧.
- همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع، جلال الدين عبدالحمن بن أبى بكر السيوطى، قم: منشورات الرضى و زاهدى، ١٤٠٥ ق.